

نقش جمهوری اسلامی در تشدید فاجعه زیست محیطی به نام "ریزگردها"

تابستان شروع نشده بود که "ریزگردها" نفس مردم بسیاری از شهرها و روستاها را به تنگ آورد و بسیاری را روانه‌ی بیمارستان‌ها کرد. در هفته‌های اخیر از مناطق مختلف ایران، گزارشاتی مبنی بر افزایش ریزگردها در هوا در حد بحرانی و خطرناک در رسانه‌ها منتشر شد و هر روز بر دامنه آن‌ها افزوده شد. بنا به آمار حداقل ۲۰ میلیون نفر در ۲۳ استان کشور با این پدیده دست و پنجه نرم می‌کنند. با پرواز ریزگردها بر فراز شهرها و روستاها، مسئولان ناگزیر به سخن می‌آیند، تقصیر را به گردن کشورهای دیگر می‌اندازند، وعده و وعید می‌دهند، و با کاهش آن‌ها، همه چیز را به فراموشی می‌سپارند. تا سال بعد و روز از نو و روزی از نو.

یکی از این مسئولان، معصومه ابتکار رئیس سازمان حفاظت محیط زیست بود که در برنامه گفت‌وگوی ویژه خبری عصر یکشنبه، ۴ تیر، توضیحات مفصلی داد و آن را به گردن کشورهای عراق، سوریه و به ویژه داعش انداخت. امری که موجی از خشم و اعتراض و تمسخر را در میان مردم برانگیخت.

در صفحه ۳

هدف رژیم از کشف پی‌درپی شبکه‌های جعلی ترور

در کشورهایی از نمونه ایران که طبقه حاکم سرمایه‌دار، اراده و فرمانروایی خود را به شکل دیکتاتوری عریان و به‌کارگیری تمام شیوه‌ها و ابزارهای استبداد قرون وسطایی بر طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش تحمیل می‌کند، سازمان‌دهی توطئه، انتشار اخبار و گزارش‌های جعلی و حتی انجام اقدامات نظامی توسط دستگاه پلیسی - امنیتی، به قصد تشدید سرکوب و اختناق، مرعوب کردن مردم و نشان دادن قدرت رژیم دیکتاتوری برای مقابله با هرگونه اقدام ضد حکومتی، جزئی جدایی‌ناپذیر از یک چنین رژیم‌هایی است. در این کشورها، صحبت از هزاران انسانی که صرفاً به خاطر افکار و عقایدشان یا دفاع از آزادی و حقوق و مطالبات کارگران و زحمتکشان، دستگیر و شکنجه می‌شوند، سال‌ها به بند کشیده می‌شوند و حتی اعدام و تیرباران می‌شوند، بدون این‌که هرگز خبری در مورد آن‌ها انتشار یابد، در میان نیست. در تمام دوران موجودیت جمهوری اسلامی که ده‌ها هزار تن سال‌ها به بند کشیده شدند و هزاران تن اعدام شدند، نجات نمی‌توان یک مورد را یافت که اتهام واقعی آن‌ها اعلام شده باشد، بلکه جز در مواردی بسیار

در صفحه ۵

حقوق های کلان، دستبرد به جیب کارگران و زحمتکشان

"در دموکراسی شورائی، این رسم متداول که به نمایندگان و مقامات کشوری و لشگری حقوق‌ها و مزایای کلان پرداخت می‌گردد، ملغاً خواهد شد و آن‌ها نیز حقوقی برابر با متوسط دستمزد یک کارگر ماهر دریافت خواهند کرد." (برنامه عمل سازمان فدائیان اقلیت، سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان).

انتشار فیش‌های حقوقی کلان و دریافتی‌های ماهیانه ده‌ها میلیون تومانی تعدادی از کارگزاران جمهوری اسلامی از جمله اعضای هیئت عامل بیمه مرکزی و مدیران بانک‌ها، واکنش‌های تند و تیزی را در میان توده‌ها، جامعه رسانه‌ای و جناح بندی‌های درون هیئت

در صفحه ۸

ادعای برابری مذاهب در جمهوری اسلامی

رژیم جمهوری اسلامی به عنوان ابزار اعمال دیکتاتوری عریان طبقاتی و مذهبی، تجسم تام و تمام ستمگری، تبعیض و نابرابری است. این رژیم نه تنها مردم ایران را از حقوق دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی محروم نموده، بلکه به تبعیض و نابرابری، شکلی رسمی و قانونی داده است. این واقعیت را به وضوح می‌توان در بند قوانین این دولت دید.

با این حال حسن روحانی مانند تمام سردمداران حکومت‌های دیکتاتور در پی واژگون جلوه دادن واقعیات موجود از بلندگوهای تبلیغاتی خود می‌باشد. او به انکار انواع و اقسام تبعیض‌هایی می‌پردازد که نه تنها در عرصه‌ی واقعیت‌های اجتماعی اعمال می‌شوند، بلکه در قوانین

در صفحه ۷

"انتفاضه" قاسم سلیمانی در بحرین

موضع‌گیری تند و تهدیدآمیز قاسم سلیمانی فرمانده نیروهای قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در قبال اقدام رژیم آل‌خلیفه در بحرین، مبنی بر لغو تابعیت "شیخ عیسی قاسم"، یکی از روحانیون شیعه مورد حمایت جمهوری اسلامی، مثل توپ در آسمان خاورمیانه صدا کرد و به سرعت برق و باد در فضای سیاسی پرتنش و متشنج این منطقه و جهان پیچید. قاسم سلیمانی در بیانیه کوتاهی، تجاوز به حریم این روحانی شیعه را، عبور از "خط قرمز" و مسبب آتشی خواند که در بحرین و سراسر منطقه شعله‌ور خواهد شد! وی با بیان این‌که، جز مقاومت "مسلحانه" راهی در برابر مردم بحرین باقی نمانده است، از آغاز یک "انتفاضه خونین" سخن گفت و عواقب آن را بر عهده کسانی گذاشت که به "گستاخی حکام بحرین مشروعیت می‌دهند!"

"عیسی قاسم" روحانی شیعه و یکی از دست پروردگان رژیم جمهوری اسلامی است که از سال ۱۹۹۲ میلادی، قریب به ده سال در ایران و نزد آیت‌الله‌های حوزه علمیه قم درس می‌خواند و آموزش می‌دید. وی سال ۲۰۰۱ به بحرین بازگشت تا به قول "تسنیم" "زمام هدایت ملت بحرین را برعهده بگیرد". عیسی قاسم که از پیروان خمینی و "انقلاب اسلامی" است، چه در حیات خمینی چه بعد از آن، همواره مورد حمایت‌های بی‌دریغ جمهوری اسلامی قرار داشته است. رژیم آل‌خلیفه در واکنش به تحریکات شیعیان توسط جمهوری اسلامی، ضمن ایجاد بعضی محدودیت‌ها برای وی و برخی دیگر از شیعیان، تابعیت وی را که متولد "الدراز" یکی از روستاهای اطراف "منامه" پایتخت بحرین است، سلب نمود که واکنش شدید و خشمگینانه سپاه قدس را در پی داشت.

اظهار نظرها و موضع‌گیری‌های خیرساز توسط سران سپاه البته امرغریبی نیست. در روزها و هفته‌های اخیر نیز فرماندهان سپاه و نیروهای مسلح رژیم، پیرامون توانایی‌ها و پیشرفت‌های نظامی و قدرت موشکی جمهوری اسلامی، فراوان رجزخوانی نموده و شاخ‌وشانه کشیده بودند. اما ورود مستقیم و بی‌واسطه سپاه به ماجرابی که در اساس ربطی به جمهوری اسلامی ندارد و در نهایت به وزارت امور خارجه

در صفحه ۲

کارگران و
رکود اقتصادی

در صفحه ۱۲

"انتفاضه" قاسم سلیمانی در بحرین

آن مربوط می‌شود، حاکی از آن است که جمهوری اسلامی در ادامه سیاست‌های جنگ‌طلبانه و ماجراجویانه‌اش برای دستیابی به اهداف و مقاصد جاه‌طلبانه و توسعه‌طلبانه، خود را برای حضور گسترده‌تر نظامی در جای جای منطقه آماده می‌کند که تهدید نظامی بحرین توسط قاسم سلیمانی، جزئی از همین سناریوست.

اما تهدید آشکار نظامی دولت بحرین و آغاز انتفاضه خونین برای سرنگونی آن، تنها موضع فرمانده نیروهای قدس سپاه نبود. وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی، سپاه پاسداران و نماینده ولی‌فقیه در آن، نمایندگان مجلس، امام‌های جمعه، حزب‌الله لبنان، سپاه بدر عراق و دیگرانی از همین قماش، در اظهارات و بیانیه‌های خود، ولو گاه با اندک تفاوتی در لحن، جملگی بر اصل موضوع و مضمون موضع‌گیری قاسم سلیمانی صحه گذاشتند. صرف‌نظر از این‌که دارودسته حسن روحانی با اعلان جنگ سپاه قدس علیه دولت بحرین تا چه حد روی موافقت نشان داده باشد یا نه، اما مسلم است که این موضع‌گیری، نه موضع یک فرد یا سپاه، بلکه موضع کلی جمهوری اسلامی در قبال بحرین و گشودن صفحه جدیدی در حدود و میزان مداخله در این کشور است.

شخص خامنه‌ای نیز در سخنان روز شنبه پنجم تیر که برای چندمین بار تاکید نمود برخورد با دشمنان باید بر اساس روحیه انقلابی باشد، به دولت بحرین هشدار داد که تعرض به شیخ عیسی قاسم، جز این‌که جوانان پرشور و حماسی بحرین به هرگونه اقدامی علیه حکومت دست بزنند، ثمر دیگری ندارد. کیهان باند شریعت‌مداری که سخنگوی جناح مسلط حکومتی‌ست و معمولاً از خبرها و تصمیمات مهم درونی حکومت نیز اطلاع دارد، در "یادداشت روز" دوم تیر با عنوان "بحرین و فرمان آمادباش سردار سلیمانی" چنین فاش ساخت که، جمع‌بندی جمهوری اسلامی درباره "سطح دفاع از مردم بحرین" دچار تغییر شده و وضعیت جدیدی پدید آمده است. کیهان در توضیح مختصات وضعیت جدید نوشت "در وضع جدید ملاحظات سیاسی مردم بحرین و جمهوری اسلامی کنار می‌روند و روش انقلابی که سرنگونی رژیم جنایتکار بحرین است را در دستور کار قرار می‌دهند". کیهان در این یادداشت که مورد استقبال فوری گرداندگان خبرگزاری تسنیم قرار گرفت و باز نشر یافت، خطاب به "مردم بحرین" اعلام کرد؛ از این پس می‌توانند اسلحه بدست گیرند و روش مسالمت‌آمیز مبارزه را به روش انقلابی تبدیل کنند. کیهان نسبت به دریافت "کمک‌های موثر" جمهوری اسلامی به "مردم بحرین" اطمینان داد و در عین حال تاکید نمود که "عدم اتصال زمینی" بحرین با ایران، مانع کمک‌های جمهوری اسلامی نخواهد بود! کیهان بیانیه و موضع‌گیری سلیمانی را نمونه‌ای از "انقلابی‌گری" - که این روزها ورد زبان خامنه‌ای است در قبال دیپلماسی - که روحانی بر آن تاکید می‌کند - نقطه آغاز یک تحرک جدی به قصد دفاع موثر از "حقوق مردم" بحرین دانست و در پایان چنین اتمام حجت نمود که "ایران و بخصوص سردار سلیمانی وقتی وارد پرونده‌ای می‌شوند آن را در

میانه راه رها نمی‌کنند و کاری را تا به انتها نرسانند رها نمی‌کنند!!"

موضع قاسم سلیمانی و توضیح کیهان را اگر در کنار این سخنان حسن نصرالله رهبر حزب الله لبنان قرار دهیم که خطاب به همه دنیا گفت: تمام پول و بودجه و هزینه‌های حزب الله از خورد و خوراک گرفته تا تسلیحات و موشک، همه را جمهوری اسلامی تامین می‌کند! این برداشت قوت بیشتری می‌گیرد که جمهوری اسلامی در موضوع کشمکش‌ها و درگیری‌های قومی و مذهبی و رقابت‌های منطقه‌ای، با قوت بیشتری وارد صحنه می‌شود و پرصدا تر از همیشه بر طبل جنگ افروزی و تشنج افروزی می‌کوبد.

صرف‌نظر از ماهیت ارتجاعی و سرکوبگر رژیم حاکم بر بحرین، بیانیه کوتاه قاسم سلیمانی چنان‌که کیهان شریعت‌مداری نیز به توضیح و تشریح آن پرداخت، یک تهدید جدی نظامی، تحریک شیعیان علیه سنی‌ها، مداخله آشکار و بی‌پرده در امور داخلی یک کشور همسایه است که جزئی جدائی‌ناپذیر از سیاست‌های جاه‌طلبانه و پان‌اسلامیستی رژیم جمهوری اسلامی‌ست. توسعه‌طلبی پان‌اسلامیستی جمهوری اسلامی و دامن زدن به اختلافات و جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی در منطقه خاورمیانه موضوع جدیدی نیست. جمهوری اسلامی یک دولت مذهبی‌ست که داعیه رهبری شیعیان جهان را دارد. رژیم مذهبی و شیعی جمهوری اسلامی، با اتخاذ و اجرای سیاست‌های توسعه‌طلبانه و مداخله‌جویانه، سعی کرده است تحت لوای حمایت از شیعیان، هژمونی خود را بر کشورهای منطقه اعمال کند. جنگ افروزی و مداخله‌جویی از مختصات دولت مذهبی حاکم بر ایران و منطبق بر جاه‌طلبی‌ها و سیاست‌های هژمونی‌طلبانه و پان‌اسلامیستی آن است. جمهوری اسلامی از طریق تحریک شیعیان و سازماندهی گروه‌های مسلح مذهبی، برانگیختن شورش‌ها و برافروختن جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی و حضور مستقیم و غیرمستقیم در آن است که اهداف و مقاصد توسعه‌طلبانه خود را در منطقه پیش می‌برد. یک روز عراق، روز دیگر سوریه، روز بعد یمن و امروز نوبت بحرین است. دخالت در امور داخلی کشورهای منطقه، ایجاد و تقویت گروه‌های اسلام‌گرای شیعی و تسلیح آن‌ها، از همان آغاز از ویژگی‌های بارز سیاست خارجی جمهوری اسلامی بوده است که تا به امروز نیز ادامه یافته است. سیاست‌های تجاوزکارانه و پان‌اسلامیستی جمهوری اسلامی و همتایان و رقیبان آن در منطقه خاورمیانه، جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی حاصل این سیاست‌ها نه فقط زیان‌ها و آسیب‌های جدی بر مردم بی‌دفاع منطقه و شرایط زندگی میلیون‌ها انسان وارد آورده است بلکه دربرخی از این کشورها مانند عراق، سوریه، لبنان و یمن ویرانگری‌های عظیم و گشتارهای فجیع و بی‌سابقه‌ای ببار آورده است.

پوشیده نیست که تهدیدات نظامی فرمانده نیروهای قدس سپاه، که بی‌اذن و اجازه فرمانده کل، علی خامنه‌ای هرگز بر زبان وی جاری نمی‌شده، تضادها و کشمکش‌های چند گانه موجود در منطقه را بیش از پیش تشدید خواهد کرد. این تهدیدات که تا همین لحظه نیز اختلاف و

کشمکش میان ائتلاف کشورهای عربی به رهبری عربستان سعودی و دولت مذهبی حاکم بر ایران را تشدید نموده، اگر به مرحله اجرا گذاشته شود، تأثیرات ویرانگر و نابودکننده آن در منطقه، صدبار فاجعه‌بارتر از آن‌چه اکنون هست خواهد بود. شعله جنگ به همه کشورهای منطقه سرایت خواهد کرد و خاورمیانه به یک قتل‌گاه واقعی که میلیون‌ها انسان را به کام خود می‌کشد بدل خواهد شد.

اما این هنوز تمام نتایج جنگ افروزی‌ها و سیاست‌های توسعه‌طلبانه و پان‌اسلامیستی رژیم جمهوری اسلامی نیست. فجایعی که این سیاست در عرصه داخلی ببار آورده و بیش از این ببار خواهد آورد، کمتر از فجایع منطقه‌ای آن نیست. جمهوری اسلامی سالانه میلیاردها دلار حاصل دسترنج کارگران را صرف هزینه‌های سنگین دستگاه نظامی خود کرده است. بودجه ارگان‌های سرکوب و نظامی، بویژه بودجه سپاه و ارتش هر ساله افزایش یافته است. در حالی‌که اکثریت قریب به اتفاق کارگران و زحمتکشان ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند، میلیون‌ها تن از جوانان و مردم ایران بیکارند، روزانه صدها کارگر اخراج و به خیابان پرتاب می‌شوند که هیچ‌گونه ممر درآمدی ندارند، در شرایطی که حتی دستمزدها و حقوق‌های ناچیز کارگران، معلمان و بازنشستگان نیز بموقع پرداخت نمی‌شود و کارگری که کار می‌خواهد یا طلب مزد می‌کند به زیر شلاق گرفته و زندانی می‌شود، در حالی که میلیون‌ها کودک کار و زنان خیابانی و کارتن‌خواب در فقر و نداری و بی‌مسکنی بسر می‌برند و کودکان حتی پیش از تولد به فروش می‌رسند! جمهوری اسلامی هر ساله میلیاردها دلار چه به شکل پول نقد و چه به صورت تجهیزات و تسلیحات، برای پیش‌برد سیاست‌های پان‌اسلامیستی خود در سوریه و لبنان و یمن و عراق و دیگر کشورهای منطقه هزینه می‌کند. جمهوری اسلامی با این سیاست‌ها نه فقط میلیاردها دلار ثروت جامعه را صرف جاه‌طلبی‌های ماجراجویانه خود نموده و با ربودن نان از سفره کارگران، گروه‌های اسلام‌گرای شیعی را در منطقه تقویت کرده است، بلکه در کنار قدرت‌های امپریالیستی و دیگر دولت‌های ارتجاعی منطقه، به رشد ارتجاع‌گرایی در منطقه خاورمیانه و تقویت بنیادگرایان اسلامی از نمونه داعش و النصره نیز یاری رسانده است.

بهرغم آن‌که دخالت‌های نظامی و سیاست‌های تجاوزکارانه و هژمونی‌طلبانه جمهوری اسلامی در سوریه و عراق و یمن یکی پس از دیگری با شکست و رسوایی روبرو شده، اما جمهوری اسلامی نه فقط از دمیدن بر شیپور تشنج‌افروزی، جنگ‌های فرقه‌ای - مذهبی و توسعه‌طلبی دست برنداشته بلکه روزبروز بر دخالت‌های نظامی خود در کشورهای منطقه افزوده است. جمهوری اسلامی که تا همین یک سال پیش حضور نیروهای نظامی خود را در سوریه انکار می‌کرد، بعدها که تعداد کشته‌شدگان سپاه فزونی یافت به نحوی که دیگر نمی‌توانست جنازه‌ها را از چشم شهرها و شهروندان پنهان سازد و پی‌برد که دولا دولا نمی‌تواند شترسواری کند، به حضور نیروهای نظامی خود در سوریه اعتراف کرد و در این جنگ ارتجاعی تا آنجا پیش رفت که واحدهای نظامی ارتش خود را نیز به سوریه

نقش جمهوری اسلامی در تشدید فاجعه زیست محیطی به نام "ریزگردها"

خشم و اعتراضی به حق. زیرا که سال‌هاست از عوارض بیماری‌زای این پدیده در رنج‌اند. متخصصان درباره عوارض این پدیده، بر افزایش عفونت دستگاه‌های تنفسی، آسم، اختلالات قلبی، برونشیت و بیماری‌های گوارشی، بینایی و پوستی تأکید می‌کنند.

اما این پدیده چیست؟ شاید بسیاری تا چند سال پیش نام "ریزگرد" را نشنیده بودند. اما با تیره شدن آسمان برخی شهرها، مردم با این پدیده آشنا شدند. ریزگردها، ذراتی‌اند به قطر کمتر از دوازده میلی‌متر و بسیار سبک‌تر از شن. بنابراین می‌توانند بر اثر باد هزاران متر بالا روند و مسافت زیادی را طی کنند. از این‌رو، ارتباطی با شن‌های برخاسته بر اثر توفان شن ندارند، زیرا شن‌ها درشت‌ترند و چنین مسافت‌هایی را طی نمی‌کنند.

ریزگردها دو دسته‌اند. برخی با منشأ کانی و از جنس سنگ، رس و کوارتز (خرده شیشه) که بسیار خطرناکند و حتی از ماسک‌های تنفسی عبور می‌کنند و در صورت ورود به ریه، آن را پاره می‌کنند؛ و برخی دیگر منشأ آلی دارند و از نفت و بقایای گیاهی تالاب‌ها ایجاد می‌شوند که آن‌ها نیز خطرناک‌اند.

آنچه که تقریباً همگان بر سر آن توافق دارند، علل بروز این پدیده است که به تغییرات آب و هوایی و سیستم اکولوژیکی منطقه برمی‌گردد. تغییراتی که بر اثر عواملی همچون بروز خشکسالی‌ها، کم آبی و خشک شدن بسیاری از تالاب‌ها، دریاچه‌ها، نابودی پوشش گیاهی، سدسازی‌های بی‌رویه و بیش از ظرفیت، بایر شدن زمین‌های کشاورزی، مدیریت نامناسب منابع آبی و فعالیت‌های انسانی نظیر رفت و آمد وسایل نقلیه، به ویژه وسایل نقلیه سنگین و نظامی به وجود آمده‌اند.

در مورد خاستگاه این ریزگردها، اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد. با آن که سران رژیم عمدتاً شوریهایی مانند عراق، عربستان، سوریه و حتی مصر را خاستگاه این ریزگردها برمی‌شمرند و در بسیاری از گزارش‌ها "مهمانان ناخوانده" نامیده می‌شوند تا بر منشأ خارجی آن‌ها تکیه شود، به نظر برخی کارشناسان خاستگاه این پدیده خارجی نیست، بلکه درصدی از آن زاده‌ی تغییرات سیستم اکولوژیکی داخل کشور هستند.

پس از سال‌ها ظهور و عوارض متعدد سلامتی، زیست‌محیطی و اقتصادی این پدیده، انتظار می‌رفت چاره‌ای اندیشیده شود. چاره‌ای هم اندیشیده شد، اما به روش همیشگی جمهوری اسلامی. ضیاءالدین شعاعی، "مدیر ملی مقابله با پدیده گرد و غبار"، همچون رئیس خود، معصومه ابتکار، در گفتگو با "سلامت نیوز" سرمنشأ این پدیده ریزگردهای اخیر را کشورهای عراق و سوریه معرفی می‌کند؛ در خصوص اقدامات دولت برای مقابله با این پدیده می‌گوید، با توجه به لزوم تعامل با کشورهای منطقه برای مقابله با ریزگردها، "بیش از یک سال از وقت خود را صرف برگزاری نشست‌های منطقه‌ای کردیم... که عملاً نتیجه مثبتی دربرداشت" و در توضیح علت می‌گوید:

"مهم‌ترین دلیل آن شرایط سیاسی منطقه بود. زمانی که پدربزرگ منطقه به موضوع ریزگردها بی‌توجه باشد و با ایران سر عناد داشته باشد، سایر کشورهای عربی نیز به این موضوع پاسخ سربالا خواهند داد؛ سپس، مدعی می‌شود: "شکل‌گیری و تصویب قطعنامه‌های مختلف بین‌المللی در خصوص مقابله با پدیده گرد و غبار در سطح جهانی با ابتکار عمل و پیشگامی جمهوری اسلامی باعث جلب توجه و نگاه بین‌المللی به این موضوع و آغاز اقدامات جهانی در این حوزه شد؛" و سرانجام خیال مردم را راحت می‌کند که: "با توجه به این که منشأ گرد و غبار، خارج از مرزها قرار دارد و با توجه به شرایط امنیتی کشورهای منطقه، مردم تا ۵۰ سال دیگر امیدی به حل مشکل نداشته باشند." آن "شرایط امنیتی کشورهای منطقه" که جمهوری اسلامی خود یکی از باتیان و نقش‌آفرینان اصلی در ایجاد، گسترش و ادامه‌ی آن است.

اما بپردازیم به بقیه ادعاهای این مسئول "مقابله با ریزگردها". اولین هشدارها در مورد امکان بروز فاجعه در منطقه، برخلاف ادعای شعاعی، نه از جانب جمهوری اسلامی که از سوی برنامه محیط زیست سازمان ملل (یونپ) در حدود ۱۶ سال پیش داده شد. هشدارها که در آن زمان از سوی کشورهای منطقه و از جمله جمهوری اسلامی نادیده گرفته شد و امروزه مسئولین رژیم مدعی‌اند که آنان "پیشگام" و "باعث جلب توجه و نگاه بین‌المللی به این موضوع" شده‌اند.

در سال ۲۰۰۱، یونپ در گزارشی با نام "زوال اکوسیستم: نابودی تالاب‌های بین‌النهرین" در مورد خطر زوال تالاب‌های ایران و عراق و اثرات مخرب آن بر محیط زیست و حیات وحش هشدار داد و گفت که اثرات آن می‌تواند از سیبری تا آفریقای شمالی را دربرگیرد. این گزارش در مورد تالاب هورالعظیم می‌نویسد، در حدود ۹۰ درصد از این تالاب که بزرگ‌ترین تالاب خاورمیانه است، از سال ۱۹۷۰ تاکنون خشک شده است. و به خطر سدسازی‌های بی‌رویه بر دجله و فرات اشاره می‌کند که از جمله پرسدترین رودخانه‌های جهان‌اند. آن زمان، خطر زوال این تالاب با خشک شدن دریاچه آرال و نابودی جنگ‌های آمازون مقایسه شد. پس از آن این گزارش بارها به روز شد و هر بار بر لزوم همکاری کشورهای منطقه برای مقابله با این فاجعه تأکید شد. از جمله اقداماتی که برای مقابله با این پدیده بارها به آن اشاره شده است، لزوم تثبیت سطح خاک از طریق مالچ‌پاشی، کاشت گیاهان و درختان، ساخت بادشکن‌ها و اقدامات دیگر می‌باشد.

در ژانویه ۲۰۱۳، یونپ "پروژه توفان‌های شنی و گرد و غبار" را به اجرا درآورد تا به پلتفرم بی‌طرفی برای کشورهای منطقه جهت مذاکره و کسب توافق بر سر راهکار این پدیده بدل گردد. در ماه مه کشورهای عضو "شورای همکاری کشورهای عربی خلیج فارس" و همسایگان‌شان در ابوظبی گرد آمدند تا درباره کاهش تأثیرات توفان‌ها و سهم مالی هر کشور گفتگو کنند. در این نشست، یکی از سوالات، درباره موفقیت‌های

ایران برای مقابله با این پدیده و هزینه مالی آن بود. نماینده ایران مدعی شد که سرمنشأ اکثر این توفان‌ها در منطقه است و نه در داخل ایران و به سختی می‌توان هزینه مالی مقابله با مراکز توفان‌زا را ارزیابی کرد. اما ایران می‌تواند برنامه‌های موفقیت‌آمیز را با سایر کشورها در میان بگذارد.

سرنوشت این نشست را می‌توان با رجوع به سرنوشت اقدامات پیشین حدس زد. در سال ۲۰۱۰، عراق، سوریه، قطر و ترکیه توافقنامه‌ای را در تهران برای تبادل اطلاعات، تکنولوژی و تجارب برای کاهش ریزگردها امضا کردند، اما در سال ۲۰۱۴ این توافقنامه هنوز پیشرفتی نکرده بود. در سال ۲۰۱۱ ایران و عراق قراردادی را امضا کردند که در یک پروژه ۱/۲ میلیارد دلاری، ۳۸۶۰ مایل مربع از مناطق بیابانی عراق با مالچ‌پاشی تثبیت شود. این قرارداد هیچ‌گاه اجرا نشد.

در سال ۲۰۱۲ گزارش شد، عمق تالاب انزلی به دلیل حجم بالای رسوبات کم شده است. بخش‌های بزرگی از تالاب گاوخونی، ارژن، پریشان، آجی‌گل و تالاب سه‌گانه هامون نیز خشک شدند. وضعیت تالاب هورالعظیم نیز نامناسب گزارش شد.

در همان سال کارشناسان اعلام کردند، وضعیت تمامی ۲۵۲ تالاب ایران نامناسب است و یکی از کارشناسان وضعیت تمامی تالاب‌های ایران را زیر خط قرمز اعلام کرد و علت را ساخت و ساز سدها در اطراف تالاب‌ها و بر روی رودخانه‌هایی نامید که شریان اصلی تالاب‌ها هستند. وی به عنوان مثال گفت: "نمونه چنین اقداماتی احداث ۳۶ سد بر روی رودخانه‌هایی است که ۵ میلیارد متر مکعب از آب دریاچه ارومیه را تأمین می‌کردند." دریاچه‌ای که وضعیت بحرانی آن، اعتراضات مردمی زیادی را برانگیخت. و دریاچه‌ای که طبق مطالعات بین‌المللی، بادهای بر فرازش می‌توانند گرد و غبار را هزاران متر بالا برده و تا ترکیه، ارمنستان و آذربایجان حمل کنند.

رئیس پژوهشکده علوم زمین و جغرافیای دانشگاه سیستان و بلوچستان در ۸ تیر ۹۵ با اشاره به کانون‌های ریزگرد در شرق کشور گفت: "بیش‌تر تالاب‌هایی که در شرق کشور بوده‌اند یا خشک شده‌اند و یا سطح آب آن‌ها به شدت کاهش یافته است." وی در ادامه گفت: "آمارها نشان می‌دهد که ۶۰ تا ۷۰ درصد از برداشت ریزگردهای سیستان مربوط به تالاب هامون و اراضی اطراف آن است." بادهای فراز هامون نه تنها می‌توانند ریزگردها را در ایران، بلکه در افغانستان و پاکستان نیز پخش کنند.

به رغم ادعای سران دولت درباره خاستگاه خارجی ریزگردها، حسین آخانی، زیست‌شناس و عضو هیئت علمی دانشکده علوم دانشگاه تهران، در بهمن ۹۳ سرمنشأ تولید ریزگردها را تالاب‌های نابود شده بین‌النهرین حد فاصل مرز بین ایران و عراق دانست. او گفت: "نمونه‌هایی از ریزگردها برای آزمایش از خوزستان به تهران منتقل کردیم." و افزود: "ریزگردهایی که

نقش جمهوری اسلامی در تشدید فاجعه زیست محیطی به نام "ریزگردها"

در آسمان کشور ما دیده می‌شود بدون هیچ تردیدی منشأ تالابی دارند و به احتمال قوی از تالاب هورالعظیم در جنوب ایران و عراق نشأت می‌گیرند. بر این اساس، خاستگاه ریزگردها نمی‌تواند مناطق دوردستی نظیر عربستان و شمال آفریقا باشد زیرا اساساً در این مناطق تالابی وجود ندارد."

زیاد لازم نیست در میان اخبار جستجو کرد تا به خبرهایی این چنینی برخورد: روز ۲ تیر نیز مدیر کل حفاظت محیط زیست استان بوشهر، اعلام کرد: شش کانون بحرانی فرسایش بادی در مناطق دشتستان، تنگستان، دشتی، دیر و بوشهر شناسایی شده است.

گزارشات در مورد تالاب‌های مختلف و تبدیل آن‌ها به یکی از مراکز بحران کم نیستند. شاید منشأ درصدی از ریزگردها کشورهای همسایه باشند، اما این گزارشات نشان می‌دهند که تالاب‌های خشک شده یا کم‌آب ایران نیز در تولید و انتقال ریزگردها به سراسر ایران و کشورهای همسایه نقش دارند.

اکنون که تخریب هورالعظیم و نقش آن در ایجاد ریزگردها بر همگان عیان شده و انکارپذیر نیست، معصومه ابتکار مدعی می‌شود بر اساس اعتبارات و امکانات موجود اقدامات خوبی در زمینه مقابله با ریزگردها و کانون‌های آن صورت گرفته و می‌افزاید: "احیای تالاب هورالعظیم از اقدامات مهم دولت بود: پنجمین دریاچه این تالاب احیا شده و هورالعظیم دیگر کانون بحران برای خوزستان نیست." در حالی که ناصر عبیب، یکی از فعالان محیط زیست استان خوزستان، ضمن ارائه تصاویری می‌گوید، هورالعظیم جنوبی یا میدان آزادگان جنوبی که بیشترین وسعت کل تالاب هورالعظیم را شامل می‌شود، تقریباً به طور کامل خشک شده است و فقط فاضلاب و پسماند کشاورزی به آن وارد می‌شود. در این منطقه شرکتهای نفتی مستقر هستند و ده‌ها دکل حفاری و اکتشاف در آن مشغول به کارند که در صورت احیای تالاب باید تاکنون به زیر آب فرو رفته باشند اما متأسفانه شاهدیم که وزارت نفت در دو قسمت تالاب مشغول فعالیت و تغییر کاربری است. او در گفتگو با خبرگزاری دولتی "تسنیم" می‌گوید: تنها طی اقداماتی نمایشی برای مدتی چند روزه در حوزه‌های آبریز به این تالاب از دریاچه عظیم سد کرخه آب رهاسازی کردند ... که نسبت به این تالاب بزرگ و عظیم یک قطره در دریاست.

معصومه ابتکار به "اعتبارات و امکانات موجود" اشاره می‌کند. یکی از نمایندگان مجلس ارتجاع در مورد مشکلات زیست‌محیطی و بودجه لازم برای رفع آن‌ها می‌گوید: "نمایندگان مجلس نهم ... بودجه‌ای برای این مسئله در نظر گرفتند اما در سال ۹۵ با اصرار دولت این بودجه حذف شد." یکی دیگر هم افشا می‌کند که سازمان محیط زیست نه نیروی انسانی کافی دارد نه بودجه کافی. به طوری که ۱۰ تا ۲۰ میلیارد تومان بودجه کفاف هزینه‌های جاری خود سازمان را هم نمی‌دهد، چه برسد برای بحث

هستند. آن هم به این بهانه که زدن چاه‌های غیر مجاز و استفاده از آب برای کشاورزی علت اصلی خشکی و کم‌آبی تالاب‌هاست. در حالی که سده‌هاست در این مناطق کاشت و برداشت می‌شود، بی آن که تالاب‌ها و رودها و دریاچه‌ها به مرحله بحرانی برسند. هدف نیز آن است از بار مسئولیت در بحران‌زایی شانه خالی کند؛ بحرانی که ناشی از سدسازی‌های غیرکارشناسانه، گاهی غیر ضروری و بی‌اعتنا به جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و اکولوژیکی منطقه بوده است؛ ناشی از عدم پیشبرد مؤثر و مفید برنامه‌های مستمر و هدفمند جهت کاهش بیابان‌زایی و ایجاد پوشش گیاهی در مناطق لازم بوده است.

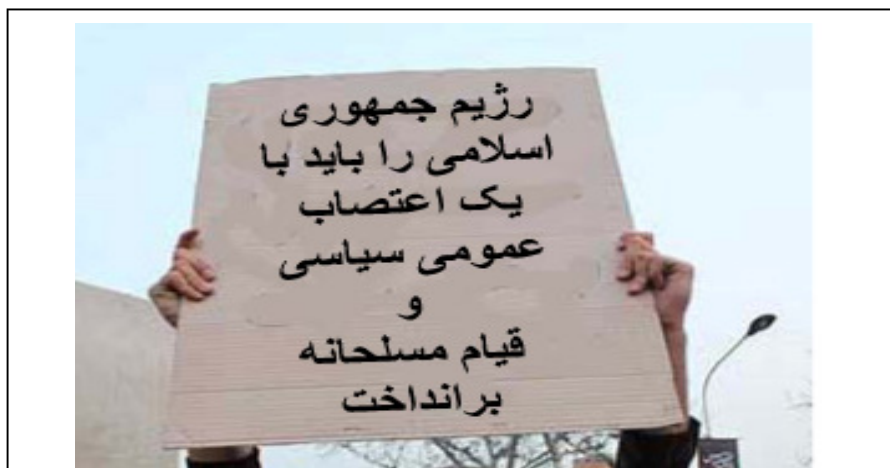
گرچه عامل اصلی وضعیت زیست محیطی وخیم کنونی جهان، نظام سرمایه‌داری است که تنها هدفش کسب سود هر چه بیشتر حتا به قیمت تخریب محیط زیست است، اما امروزه در بسیاری از کشورهای پیشرفته، دولت‌ها ناچار شده‌اند برای جلوگیری از فاجعه‌های طبیعی یا کاهش دامنه آن‌ها اقدامات پیشگیرانه یا پس از بروز، اقدامات درمان‌گرانه‌ای را در پیش گیرند. انتظاری که در جمهوری اسلامی عبث است. انتظار از رژیم‌هایی که در سراسر عمر منحوس خود، از پدیدآوردنگان معضلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و تشدید و تعمیق آن‌ها بوده و اکنون نیز مسئول تشدید این فاجعه زیست محیطی‌ست که ترمیم و جبران بخش کوچکی از آن به سالیان طولانی کار نیاز دارد. اگر ریزگردها موجب مرگ و میر، بیماری، تحمل هزینه‌های درمانی به مردم به ویژه مناطق محرومی چون خوزستان و سیستان و بلوچستان و سایر نقاط کشور شده است، همچون همیشه رحمتی‌اند برای دست اندرکاران رژیم تا با دایر کردن اداره و ایجاد پست و مقامی جدید به بهانه مقابله با معضل، با دریافت حقوق‌های کلان به چپاول حاصل دسترنج کارگران و زحمتکشان بپردازند، بی آن که گام مؤثری برای کاهش درد و رنج مردم بردارند. برای حل این بحران، همچون سایر بحران‌های گریبان‌گیر جامعه ایران، برای رهایی از تمامی مصائبی که جمهوری اسلامی به بار آورده است و برای نجات محیط زیست ایران نیز تنها راه حل سرنوشتی این رژیم و برقراری حکومتی شورایی‌ست که جهت برقراری رفاه و سلامت مردم، حفظ محیط زیست در اولویت‌های اقداماتش به شمار می‌رود.

ریزگردها کاری انجام دهد. اکنون روشن نیست، خانم معصومه ابتکار، بر اساس کدام "اعتبارات و امکانات موجود" توانسته نه تنها اقدامات خوبی انجام دهد، بلکه تالابی را که ده‌ها سال است در معرض نابودی‌ست به یکباره احیا کند.

دولت در حالی بودجه محیط زیست را حذف می‌کند که بنا به برآوردها، هزینه کاهش ریزگردها بسیار کمتر از هزینه‌های ناشی از عوارض آن‌هاست. علاوه بر هزینه درمان بیماری‌های ناشی از ریزگردها، بسیاری مواقع بالا رفتن حجم ریزگردها در هوا و امکان عدم تنفس، موجب بسته شدن ادارات و مدارس می‌شود، تصادفات ناشی از کاهش دید را افزایش می‌دهد و حتا به تعطیلی فرودگاه‌ها منجر می‌گردد.

بر این همه باید به عوارض اکولوژیکی ناشی از ریزگردها اشاره کرد. بر اثر بسته شدن روزنه‌های تنفسی گیاهان، فتوسنتز گیاهان کاهش می‌یابد و پوشش گیاهی مناطق دیگری که در معرض ریزگرد قرار می‌گیرند نیز نابود می‌شود. گستره این تأثیرات چنان است که بنا به یک ارزیابی، مرجان‌های ساحل خلیج فارس نیز از گزند ریزگردها در امان نمانده و رنگ طبیعی خود را از دست داده‌اند و حتا بر تولید عمل هم تأثیرات منفی گذاشته است، زیرا زنبورها راه کندو را گم می‌کنند.

گرچه یکی از علل این فاجعه خشکسالی، کاهش بارندگی و گرم شدن هوای کره زمین است، اما نقش مسئولان جمهوری اسلامی در تشدید ایجاد این فاجعه و پس از بروز، عدم اقدام برای کاهش دامنه آن انکارناشدنی‌ست. نقشی که با زدن سدهای بی‌رویه و ندادن سهم آب تالاب‌ها آغاز می‌شود و با برنامه‌هایی همچون "نکاشت" ادامه می‌یابد. آن هم با وجودی که یکی از دلایل بروز ریزگردها، عدم کاشت و بایر ماندن زمین‌های کشاورزی دانسته می‌شود. طبق این طرح دولت به کشاورزان حاشیه دریاچه ارومیه یا برخی نقاط دیگر پول می‌دهد تا زمین‌های خود را نکارند. که این خود باعث تولید ریزگردهای ناشی از کود فسفاتی می‌شود که برای کشت گیاهان به کار رفته و بخشی از آن جذب نشده باقی مانده است. ریزگردهایی که سرطان‌زا



هدف رژیم از کشف پی‌درپی شبکه‌های جعلی ترور

استثنایی، حتی خبری از دستگیری، محاکمه و محکومیت این هزاران انسان، انتشار نیافته است. آنچه همواره از زبان سران و مقامات حکومت در مطبوعات تحت کنترل رژیم اختناق، انعکاس می‌یابد و مردم ایران به قدرت کافی با آن آشنا هستند، صحبت از جاسوسی، عناصر نفوذی، متلاشی کردن شبکه‌های تروریستی و از این نمونه‌هاست.

در طول سه ماهی که از سال جاری می‌گذرد، ارگان‌های سرکوب پلیسی - امنیتی رژیم، هرچند روز یکبار، اخبار و گزارش‌هایی از کشف، سرکوب، دستگیری و متلاشی کردن شبکه‌های تروریستی و جاسوسی انتشار داده‌اند. اگر تا یک سال پیش محتوای اصلی این اخبار، متلاشی کردن شبکه‌های نفوذی اسرائیلی و آمریکایی بود، اکنون اما، بیشتر این خبرها مرتبط با متلاشی کردن، تلاش‌های "گروه‌های تروریستی تکفیری وهابی" است که آخرین نمونه آن اقدام به‌ظاهر خارق‌العاده مأموران وزارت اطلاعات در متلاشی کردن یکی دیگر از شبکه‌های تکفیری وهابی است که برای جذاب کردن ماجرا، فیلمی نیز به همراه خبر انتشار یافته است. در ۳۱ خردادماه، وزارت اطلاعات، با صدور اطلاعیه‌ای، به "ملت شریف ایران" بشارت داد که "با فداکاری سربازان گمنام امام زمان یکی از بزرگ‌ترین توطئه‌های تروریستی گروه‌های تکفیری وهابی، باهدف انجام یک سلسله بمب‌گذاری‌ها در نقاط متعدد در عمق کشور و مشخصاً برای مناسبت‌های پیش‌رو، کشف و خنثی شد. تروریست‌ها بازداشت و تعدادی بمب‌های آماده انفجار کشف و ضبط گردید." برای این‌که داستان مهیج‌تر جلوه کند، به "ملت شریف" آمادهاش داده شد که منتظر اخبار بعدی باشید.

یک روز بعد از این اطلاعیه، وزیر اطلاعات، خبرنگاران را به حضور پذیرفت، تا "بخشی از اطلاعات قابل نشر" را به آگاهی مردم برسانند. وی گفت "عملیات دستگیری تروریست‌ها از ۲۵ خرداد آغاز و در ۳۱ خرداد پایان یافت. تعداد ۱۰ تروریست تکفیری دستگیر شدند. یکصد کیلوگرم مواد انفجاری ضبط شد، آن‌ها پنجاه هدف انفجاری را شناسایی کرده بودند."

اما اقدامات ضد تروریستی رژیم به همین جا خاتمه نیافت. رئیس دادگستری استان خوزستان نیز در همین روز اعلام کرد "طی دو، سه فقره عملیات، چند تیم خرابکاری که قصد داشتند از خوزستان وارد نقاط مرکزی کشور شوند و عملیات خرابکارانه انجام دهند، دستگیر شده و برخی از اعضای این تیم به هلاکت رسیدند."

هم‌زمان رئیس دادگستری آذربایجان شرقی خبر از دستگیری ۶ عضو گروه موسوم به گامو به اتهام جاسوسی داد. چند روز قبل از آن فرمانده نیروی زمینی سپاه پاسداران نیز اعلام کرده بود که یک شبکه تروریستی در خاش منهدم شد. دو نفر دستگیر شدند که به نقش حمایتی عربستان و آمریکا، در پیشبرد اهداف این گروه اعتراف کردند. قرار است در آینده گزارش مفصل‌تر آن به اطلاع مردم برسد. یک ماه پیش، وزارت

اطلاعات اعلام کرده بود که دو عضو داعش را دستگیر کرده است و در اواخر سال گذشته، این دستگاه امنیتی رژیم از دستگیری ۱۰ عضو داعش در شرق و غرب ایران خبر داده بود. در همان ایام، پلیس نیز خبر داد که ۵۳ نفر را که در فضای مجازی به نفع داعش تبلیغ می‌کردند، دستگیر کرده است. باز هم می‌توان این لیست ظاهراً اقدامات ضد تروریستی تکفیری و داعشی رژیم را طولانی‌تر کرد، اما کافی است که به سخنرانی وزیر اطلاعات در ۳۱ اردیبهشت نیز اشاره کنیم که گفت: در سال ۹۴ بیست تیم تروریستی که برنامه انفجار بمب‌گذاری و ضد امنیتی را داشتند، متلاشی شد. تعدادی کشته و جمعی هم بازداشت شدند.

آیا کسی تا کنون خبری از سرنوشت بعدی این همه دستگیرشدگان داعشی شنیده است؟ در مورد ۱۰ نفر سال گذشته و یا ۵۳ مبلغ داعشی چه؟

روشن است که این اخبار و گزارش‌های دستگاه اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی یا به کلی جعلی و ساختگی‌اند، از همین رو دیگر خبری در پیرامون آن‌ها انتشار نیافت، یا در معدود مواردی که واقعاً اتفاقی رخ داده، به شکلی تحریف‌شده آن را انعکاس داده‌اند.

دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی در طول چند دهه گذشته، همواره برای پیشبرد اهداف سیاسی داخلی و خارجی رژیم، به‌سادگی اخبار و گزارش‌های جعلی انتشار داده است. گاه برای جعل خبر، خودش گروه تشکیل داده و حتی برای واقعی نشان دادن طرح‌ها و توطئه‌های خود، عمل نظامی انجام داده است. یک نمونه آن، که در نتیجه تضادهای درونی باندهای هیئت حاکمه ائتلاف گردید و بر همگان آشکار است، بمب‌گذاری وزارت اطلاعات در مشهد و انتساب آن به سازمان مجاهدین خلق بود. شیوه دیگری که دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی از رژیم شاه به ارث برده، تشکیل به اصطلاح گروه سیاسی از مأموران امنیتی برای به دام انداختن چند آدم ناآگاه و سپس به راه انداختن هیاهو و جنجال بر سر کشف و خنثی‌سازی شبکه تروریستی و براندازی است. یکی دیگر از شیوه‌های رایج ارگان‌های امنیتی - پلیسی رژیم، پرونده‌سازی زیر شکنجه و واداشتن افراد به اعترافات دروغین تروریستی و جاسوسی است که معمولاً فیلم آن نیز از طریق تلویزیون‌های رژیم پخش می‌شود. مردم ایران نمونه‌های فراوانی از این اعتراف‌گیری‌های رژیم دیده‌اند و به خوبی این شیوه را می‌شناسند. وقتی که چند سال پیش متخصصین هسته‌ای رژیم ترور شدند، وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران ده‌ها تن از مردم ایران را که هیچ رابطه‌ای با این ماجرا نداشتند، دستگیر کردند و چندین ماه آن‌ها را در سلول‌های انفرادی شکنجه کردند، تا اعتراف به جاسوسی برای اسرائیل و ترور دانشمندان هسته‌ای کنند. این در حالی بود که آن‌ها کمترین اطلاعی از این ماجرا نداشتند و سرانجام نیز پس از ماه‌ها شکنجه و انفرادی، به ناگزیر، آن‌ها را آزاد کردند. اما در واقع کسانی که ترور را انجام داده بودند، هرگز دستگیر نشدند و ماجرا به پایان

رسید.

جنجال و هیاهوی اخیر وزارت اطلاعات بر سر کشف یکی از بزرگ‌ترین توطئه‌های تروریستی گروه‌های تکفیری وهابی نیز از نمونه همین اخبار و گزارش‌های جعلی و ساختگی است. ساختگی بودن این خبر از همان فیلم‌برداری وزارت اطلاعات آشکار است. ماجرا از فرط جعلی بودن، شکلی خنده‌آور به خود گرفته است. ده عضو وابسته به داعش با انبوهی سلاح و مهمات به‌سادگی دستگیر می‌شوند، بدون این‌که یکی از آن‌ها، یا مأموران وزارت اطلاعات حتی یک زخم سطحی برداشته باشند. با کدام منطق کسی می‌تواند باور کند که این داعشی‌های تروریست، نادان و کله پوک اسلام‌گرا که برای رسیدن به بهشت موهوم‌شان هم‌روزه در عراق و سوریه عملیات انتحاری انجام می‌دهند، در مقابل وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، بدون هرگونه واکنشی همچون بره سر به‌زیر تسلیم می‌شوند. شکل تنظیم خبر هم ساختگی بودن آن را به‌وضوح نشان می‌دهد. وزیر اطلاعات گفت: ۱۰ نفر دستگیر شدند، دقیقاً عین خبر سال گذشته که دستگیری ۱۰ داعشی اعلام شده بود. تعداد دستگیر شده‌ها، گویا نمی‌توانست فرضاً ۹ یا ۱۱ نفر باشد. بر همین منوال مواد انفجاری ضبط‌شده نیز می‌بایستی دقیقاً ۱۰۰ کیلوگرم باشد، نه کمتر و نه بیشتر. هدف‌های شناسایی انفجاری هم به روال قبل می‌بایستی سرراست رقم ۵۰ باشد، نه به حسب اتفاق ۴۷ یا ۵۱. از هر جهت که به این اخبار و گزارش‌های ارگان امنیتی جمهوری اسلامی نگاه کنیم جعلی بودن آن‌ها آشکار است.

اما هدف وزارت اطلاعات و دیگر دستگاه‌های پلیسی و امنیتی رژیم از این صحنه‌سازی‌ها، پرونده‌سازی‌ها و جعل اخبار و گزارش‌ها چیست؟

حقیقت این است که جمهوری اسلامی در وضعیت وخیمی به سر می‌برد. نارضایتی توده‌ای از جهات مختلف اقتصادی - اجتماعی و سیاسی وسیع و گسترده است. وضعیت معیشتی توده‌های کارگر و زحمتکش از مدت‌ها پیش به مرحله غیرقابل‌تحملی رسیده است. بیکاری مدام در حال افزایش است. عموم توده‌های مردم از فشارهای سیاسی و سرکوبگری‌های رژیم دیکتاتوری به تنگ آمده‌اند. فساد فراگیر، عمق پوسیدگی حکومت اسلامی را به نمایش گذاشته است. اقتصاد، در بحرانی ژرف گرفتار است. حسن روحانی که قرار بود با حل نزاع هسته‌ای از طریق کمک سرمایه بین‌المللی، اوضاع اقتصادی از هم گسیخته را تحت کنترل درآورد، وضعیت وخیم‌تری به بار آورده است.

در یک‌کلام، جمهوری اسلامی در چنگال بحران‌های متعدد در بن‌بست قرار گرفته و نارضایتی عمومی به درجه انفجار آمیزی رشد کرده است. تمام صحنه‌سازی‌های وزارت اطلاعات، جعل خبر و گزارش و انتشار اخبار پی‌درپی از متلاشی کردن شبکه‌های تروریستی و جاسوسی و پرونده‌سازی‌ها، مقدم بر هر چیز در خدمت مقابله با نارضایتی عمومی مردم از وضع موجود، از طریق تشدید جو پلیسی-امنیتی و مستحکم نشان دادن موقعیت رژیم است. هدف اصلی

"انتفاضه" قاسم سلیمانی در بحرین

اعزام نموده است.

این واقعیتیست که جمهوری اسلامی در مناقشه هسته‌ای با دولت آمریکا و دیگر کشورهای موسوم به (۱ + ۵) تحت تاثیر مجموعه‌ای از فشارها به ویژه از ناحیه تحریم‌ها، به عقب‌نشینی تن داد و برجام را پذیرفت. کشورهای (۱ + ۵) بر این تلاش بودند که پرونده هسته‌ای را به اهرم فشاری برای عقب راندن جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی و کنار نهادن سیاست‌های پان‌اسلامیستی و توسعه‌طلبانه آن تبدیل کنند. اما جمهوری اسلامی حتا در بحبوحه منازعه هسته‌ای نیز یک لحظه، اهداف توسعه‌طلبانه و هژمونی‌طلبانی خود را فراموش نکرد و از دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم در کشورهای منطقه دست برنداشت. رویه‌ای که سی و هفت سال ادامه داشته است. جمهوری اسلامی البته نمی‌توانست و نمی‌تواند در این عرصه عقب‌نشینی کند مگر آن که آن‌چه را که تا کنون بوده زیر سؤال ببرد و موجودیت جمهوری اسلامی با مختصات‌ای که تا کنون داشته است را نفی کند.

سی و هفت سال حاکمیت رژیم سرمایه‌داری و مذهبی جمهوری اسلامی بر ایران و تعقیب مداوم اهدافی پان‌اسلامیستی و توسعه‌طلبانه، جز تشدید کشتار و تقویت جدال‌های مذهبی و فرقه‌ای در منطقه و جز خسارت‌ها و آسیب‌های گوناگون اقتصادی و اجتماعی ثمر دیگری برای مردم ایران نداشته است.

فقر و فلاکت و بیکاری میلیونی، شلاق و زندان و اعدام، بی‌آیندگی گسترده جوانان و چند میلیون معتاد، تن‌فروشی، کارتن‌خوابی و کودکان کار و خیابانی باضافه مشت‌خراشه، تمام آن چیزی است که جمهوری اسلامی طی ۳۷ سال حاکمیت ننگین خود تحویل مردم ایران داده است. اقلیتی کم شمار، مشت‌مرتجع، مفتخور و استعمارگر، سرنوشت ده‌ها میلیون انسان را در دست خود گرفته، جامعه را به هر سو می‌کشند و هر روز فاجعه جدیدی می‌آفرینند. یک روز هوس می‌کنند از طریق کریلا راهی قدس شوند، روز دیگر ثروت‌های ملی و دسترنج کارگران را به پای بشار اسد می‌ریزند و با درماجراجویی‌های یمن حیف و میل‌اش می‌کنند یا صرف حزب‌الله لبنان و گروه‌های اسلام‌گرای شیعی مشابه آن می‌کنند و امروز از آغاز انتفاضه خونین در بحرین سخن می‌گویند!

به این وضعیت باید پایان داد و بر این فجایعی که مدام و هر بار در شکلی تکرار می‌شوند، بایستی نقطه پایان گذاشت. اما تا جمهوری اسلامی بر سر کار باشد، این فجایع نیز خواهد بود.

برای پایان دادن به این فجایع و رهایی از شر تمام مصائبی که رژیم سرمایه‌داری و مذهبی جمهوری اسلامی بیار آورده است، راه دیگری در برابر کارگران و زحمتکشان ایران نمانده است جز آن‌که مبارزه علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را تشدید کنند، تمام نظم موجود را از ریشه براندازند و با استقرار یک حکومت شورایی، سرنوشت خویش و اداره امور جامعه را، خود در دست گیرند!

هدف رژیم از کشف پی‌درپی شبکه‌های جعلی ترور

عراق گسیل نکنیم باید در داخل ایران با داعش بجنگیم. در همان حال، این توجیه را نیز داشته باشد که بگوید اگر جمهوری اسلامی گروه‌های اسلام‌گرای تروریست را در کشورهای دیگر سازمان‌دهی می‌کند و آن‌ها را از جهت مالی، تسلیحاتی و سیاسی مورد حمایت قرار می‌دهد، رژیم‌های دیگر از جمله عربستان سعودی هم، همین کار را در ایران می‌کنند.

خلاصه کلام، این‌که ارگان‌های سرکوب پلیسی - امنیتی رژیم پی‌درپی اخبار و گزارش‌های جعلی و موهوم در مورد کشف و متلاشی کردن شبکه‌های تروریستی انتشار می‌دهند، هدفی جز تشدید جو پلیسی و امنیتی، تشدید سرکوب و اختناق در داخل و توجیه سیاست تجاوزکارانه پان‌اسلامیستی را، در خارج ندارد. برای توده‌های مردم ایران که حکومت فاجعه بار و ضدانسانی اسلامی را در ایران تجربه کرده‌اند، داعش و دیگر گروه‌های اسلام‌گرا از نمونه آن، بیش از آن رسوا هستند که بتوانند در میان مردم ایران طرفدار پیدا کنند و عملیات تروریستی انجام دهند. ادعای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در مورد شبکه‌های تروریستی این گروه در ایران، موهوم و جعلی است.

توده‌های مردم ایران باید با آگاهی به اهداف و مقاصد جعلی و تبلیغاتی وزارت اطلاعات، پیگیرانه به مبارزه خود علیه داعشی‌های حاکم بر ایران ادامه دهند و بدیل دولت کارگری شورایی را در برابر تمام جریان‌های ارتجاعی و اسلامی منطقه خاورمیانه قرار دهند.

وزارت اطلاعات این است که به مردم بگوید، رژیم بر اوضاع مسلط است و همه چیز در کنترل وزارت اطلاعات قرار دارد که می‌تواند هر حرکتی را در نطفه خفه کند. در عین حال برای بازداشتن توده‌های کارگر و زحمتکش از هر اقدام انقلابی برای برانداختن رژیم، امنیت را بهانه قرار دهد و بگوید درحالی‌که خطر اقدامات تروریستی داعش وجود دارد و منطقه خاورمیانه درگیر جنگ‌های داخلی است، برهم زدن امنیت را تحمل نخواهد کرد.

وزیر اطلاعات در نطق ۳۱ اردیبهشت نماز جمعه، به نحوی همین اهداف رژیم را بازگو کرد. او گفت: سالی که پشت سر گذاشتیم، شاهد حوادث ناامنی و ضد امنیتی در بسیاری از کشورهای جهان بودیم. شاهد بودیم که در این میان جمهوری اسلامی توطئه‌های گسترده را ناکام گذاشت. مردم شاهد بودند که در جمهوری اسلامی اقدامات ضد امنیتی به وقوع نپیوست. وی سپس افزود: وزارت اطلاعات بر هر اقدام ضد امنیتی اشراف کامل دارد و در برابر هر اقدام ضد امنیتی دشمنان انقلاب با قدرت و صلابت برخورد خواهد کرد.

اما دستگاه پلیسی-جاسوسی جمهوری اسلامی علاوه بر اهداف داخلی و تشدید جو سرکوب و اختناق، با این صحنه‌سازی‌ها اهداف خارجی را نیز دنبال می‌کند. از یک‌طرف می‌کوشد به بهانه موهوم اقدامات تروریستی داعش در ایران، مداخلات و تجاوزات نظامی خود را در خارج از ایران از نمونه عراق، یمن، سوریه، لبنان، توجیه کند. ادعاهای پوشالی خود را تکرار کند و بگوید اگر ما نیروی نظامی به سوریه و



ادعای برابری مذاهب در جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی نیز به وضوح اعلام شده اند. برای نمونه، می توان به موارد متعددی در سخنرانی های او از جمله، اظهاراتش در روز اول تیرماه در رابطه با دانشگاه ها که چند روز پس از سخنان خامنه ای در همین رابطه ابراز شد، اشاره کرد. البته به این سخنرانی می توان از جنبه های مختلف پرداخت، اما از زاویه ی بحث در مورد تبعیضات، امتیازات و انحصارات در جمهوری اسلامی، اشاره به این ادعای او کافیتست، که در ایران "همه ی مقام ها" با "رای مستقیم و غیرمستقیم مردم" انتخاب می شوند.

نخست باید گفت که لازمه انتخابات، آزادی سیاسی است. در جایی که آزادی از مردم سلب شده، دیکتاتوری عریان حاکم است و یک نهاد انتصابی ولی فقیه گروهی از سرسپردگان دولت دینی را به مردم معرفی می کند و می گوید شما حق دارید از میان آنها فرد یا افرادی را انتخاب کنید، اساساً انتخاباتی وجود ندارد که بتوان از رای مستقیم و غیر مستقیم در انتخاب مقام ها، صحبت کرد. علاوه بر این، در اینجا یک دیکتاتور به نام ولی فقیه فرمانرواست که اختیار "جان و مال و ناموس مردم" نیز در دست او است. در این دولت دینی، حتا آزادی و برابری برای پیروان ادیان و مذاهب مختلف وجود ندارد، تا چه رسد به مسائل دیگر. با این همه همین آقای روحانی ابائی ندارد که از برابری مذاهب تحت جاکمیت جمهوری اسلامی سخن بگوید.

در جمهوری اسلامی مذهب نه فقط همان نقشی را بازی می کند که در سراسر دوران جوامع طبقاتی ایفا کرده است، یعنی عاملی برای تمیق و اسارت معنوی مردم در خدمت تحمیل اراده ی سیاسی طبقات فرادست جامعه بر توده های تحت ستم، بلکه مستقیماً در سرکوب و اسارت مادی توده های زحمتکش نقش دارد. در این نظام که عنوان "اسلامی" به خود گرفته، همزمان، مهر تعصب، تبعیض و برتر دانستن یک دین بر دیگر ادیان را بر خود زده است.

در قانون اساسی و قوانین مدنی و جزایی جمهوری اسلامی نیز انحصارگرایی مذهبی جمهوری اسلامی مدون گردیده است. در قانون اساسی دین رسمی کشور، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری اعلام شده است. در ضمن بلافاصله آمده که این اصل الی الابد و غیرقابل تغییر است. یعنی اگر تمام افراد کشور هم دین دیگری داشته باشند یا اصلاً دین نداشته باشند، دین رسمی کشور، اسلام و مذهب شیعه است و تا ابد هم خواهد ماند.

در عین حال روحانی در سخنرانی خود در تاریخ ۱۰ خرداد در آذربایجان غربی ادعا کرد که در جمهوری اسلامی بین پیروان مذاهب و اقوام امتیاز و برتری وجود ندارد. در سخنرانی

دیگری که روز بعد در شهر مهاباد انجام شد، او بار دیگر بر برابری مذاهب شیعه و سنی تأکید کرد.

صرف نظر از اینکه چه ادعاهایی روحانی یا هر فرد دیگری در رژیم جمهوری اسلامی داشته باشد، اما واقعیت این است که نه تنها جنبه های ایندولوژیکی حاکمیت جمهوری اسلامی و قوانین آن بلکه انواع و اقسام محدودیت ها و خشونت در مورد پیروان دیگر مذاهب در دین اسلام و برای پیروان دیگر ادیان وجود دارد. بر اساس آماریک خبرگزاری حقوق بشری (هرانا) در سال ۲۰۱۵، نقض آزادی های دینی و مذهبی در مورد اهل تسنن ۳۰٪ مجموع این تعرضات را دربرگرفته است. این بدان معناست که آمار دستگیری های طرفداران اهل تسنن حتی بیش از ادیان دیگر غیر از اسلام بوده است. البته در اینجا بحث بهائیان را باید تفکیک کرد، چرا که طرفداران این مذهب به شدت مورد دشمنی جمهوری اسلامی قرار دارند و این دشمنی نیز کاملاً علنی می باشد. بنابراین زمانی که حتی روحانی با فریبکاری از برابری مذاهب سخن می گوید، به هیچ وجه منظور او بهائیان نیست. به غیر از موارد دستگیری ها در گزارش های متعددی نیز بستن نمازخانه های سنی ها، عدم امکان برگزاری عیدها، عدم وجود حق آزادی بیان و عقاید و نداشتن امکان استخدامی مساوی از اقداماتی است که علیه اهل سنت صورت می گیرد.

در مورد وضعیت ادیان دیگر و مذاهب دیگر در چارچوب اسلام، حتی به شکل نوشتاری در هیچ کجا و از جمله در قانون اساسی جمهوری اسلامی از برابری سخنی به میان نیامده است. در این قوانین حداکثر ذکر شده که این افراد در انجام مراسم مذهبی خود آزادند. در برخی از قوانین جمهوری اسلامی به نابرابری حقوقی ادیان رسمی در ایران برمی خوریم. برای نمونه در اصل چهارم قانون مدنی، ماده ۸۸۱ ذکر شده که کافر از مسلمان ارث نمی برد. در اینجا تنها سخن از مسلمان و غیرمسلمان است که خود بدین معناست که تمام غیرمسلمانان، یعنی حتی پیروان دین هایی که در ایران به رسمیت شناخته شده اند، نیز کافرند. همچنین طبق ماده ۲۰۷ قانون مجازات اسلامی، بین مسلمان و غیر مسلمان تفاوت گذاشته می شود و در مقررات استخدامی نیز این تبعیضات به طور رسمی و غیررسمی وجود دارد. در همین رابطه یونانن بت کلیا، نماینده ی آشوریان در مجلس در مصاحبه ای در سال گذشته به این موارد اشاره کرد و عنوان کرد که «اگر ما کافریم، چرا در مجلس حضور داریم؟».

در همین رابطه می توان از موارد متعدد تبعیض

های قانونی نام برد که به دین اسلام و مذهب شیعه برتری می دهد، از جمله، انتخاب به عنوان رهبر یا عضویت در شورای رهبری تنها مختص روحانیون شیعه است. دسترسی به تمام مناصب سیاسی و مدیریتی و قضایی در تمام سطوح آن و پست ریاست جمهوری به این ترتیب که قانون اساسی رئیس جمهور را پاسدار مذهب رسمی معرفی می کند. عضویت مجلس خبرگان و نمایندگی مجلس شورای اسلامی برای اقلیت هایی که رسمی نیستند، وجود ندارد و نیز یکی از غیرانسانی ترین احکام دین اسلام در برخورد با ادیان دیگر این است که کافران (غیرمسلمانان) را به صرف باور دینی شان نجس می داند.

تصویب و وجود قوانینی از این دست، حاکی از خشونت و خفقان سیستماتیک یک رژیم مذهبی علیه مذاهب و ادیانی است که ظاهراً به رسمیت می شناسد. جمهوری اسلامی در طول ۳۷ سال حکومت سرکوب و خفقان، نه تنها برای رفع تبعیض های موجود قدمی برداشته، بلکه به این تبعیضات دامن زده و منافع سیاسی و اقتصادی خود را تأمین کرده است. حمله ی نظامی به کردستان و کشتار خلق ترکمن با آغاز تقویم حیات جمهوری اسلامی ثبت گردید. پس از آن نیز جمهوری اسلامی همواربا سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» تلاش کرد تا ملیت های مختلف و پیروان مذاهب مختلف را در مقابل یکدیگر قرار دهد تا خود را که دشمن اصلی اکثریت مردم جامعه می باشد، از تیررس دور بدارد. در مناطقی مانند کردستان و خوزستان، مردم محلی یا به هیچ وجه در پست های مدیریتی قرار داده نمی شوند و یا تعداد آنان بسیار کم است. همین وضعیت در بلوچستان نیز که اکثریت شان سنی مذهب می باشند، حاکم است. در تمام مناطق دیگر نیز رژیم با برقراری تفاوت های مذهبی و قومی به همراه تبعیضات متعدد و محدودیت های مختلف از جمله تدریس زبان مادری یا مذاهب دیگر غیر از اسلام در مدرسه ها، تبعیض در زمینه های شغلی و حتی تحصیلی و غیره تلاش نموده است تفاوت های فرهنگی، مذهبی و قومی را برجسته کرده و در همبستگی توده ها شکاف و تفرقه بیاندازد. علاوه بر اینها محروم نگاه داشتن این مناطق از نظر اقتصادی خود عامل بسیار مؤثر دیگری بوده و هست که خشم و نارضایتی مردم را برمی انگیزد. برای به انحراف کشیدن این خشم که بایستی در مبارزه علیه نظام طبقاتی حاکم و جمهوری اسلامی به کار می آمد، جمهوری اسلامی از اختلافات مذهبی و ملی سوءاستفاده می کند و به آن دامن می زند.

در رابطه با مذاهب دیگری که جزو مذاهب رسمی نیستند، مانند بهائیت، جمهوری اسلامی خشونت را به حدی رسانده که پیروان این مذهب نه تنها از هیچ حق و حقوقی برخوردار نیستند، بلکه مغازه ها و خانه و زندگی شان به آتش کشیده

حقوق های کلان، دستبرد به جیب کارگران و زحمتکشان

حاکمه ایران برانگیخته است. استعفای محمد ابراهیم امین، رئیس کل بیمه مرکزی ایران و بر کناری علی صدقی مدیر عامل بانک رفاه کارگران از جمله تبعات اولیه ومدادی این ماجرا برای کابینه روحانی بوده است. تبعات سیاسی، رسوایی و ننگ ماجرا اما، بسیار فراتر از تبعات مدادی و اقتصادی آن در میان آحاد جامعه بویژه کارگران و زحمتکشان بازتاب داشته است. خصوصاً تبعات سیاسی آن که هم اینک به صورت یک بحران و رسوایی فزاینده بر تن رنجور و بیمار دولت به اصطلاح تدبیر و امید روحانی جنگ انداخته ساخت.

دریافت حقوق و مزایای کلان چند ده میلیون تومانی در میان مدیران رژیم که بعضاً تا بالای ۱۰۰ میلیون تومان هم می رسد، اگرچه به هیچ وجه امر جدیدی نیست، اما انتشار این فیش های حقوقی، آنهم در شرایطی که کارگران به خاطر اعتراض به دیرکرد پرداخت چندین و چند ماهه دستمزد ۸۱۲ هزار تومانی شان به زندان و جریمه و ضربات شلاق محکوم می شوند و فرهنگیان جامعه در مقابل فرزندان و خانواده های خود شرمسارند، یک بار دیگر رسوایی و فساد درونی نظام اسلامی و سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران را آشکار کرد.

واکنش اولیه حسن روحانی در لاپوشانی کردن موضوع و پس از آن دستور اکید او به جهانگیری معاون اول رئیس جمهور جهت بررسی و پیگیری ماجرا، اولین اقدام روحانی جهت خاموش کردن شعله های خشم ناشی از این رسوایی در میان کارگران و زحمتکشان بود. اقدامی که با افزایش میزان حقوق و دریافتی تعداد دیگری از کارگزاران دولت از جمله برملا شدن میزان حقوق ۶۵ میلیون تومانی استاندار تهران توسط حمید رسایی، نماینده مجلس نهم، تا حدودی رنگ باخت.

افشای این فیش ها، در ابتدا فرصتی شد برای اصولگرایان تا با تکیه بر رسوایی فیش های حقوقی مدیران دولتی، از یک سو سرپوشی بر اختلاس، دزدی و رانت خواری های میلیاردی خود در دوران ۸ ساله احمدی نژاد بگذارند و از سوی دیگر با اعمال فشار رسانه ای به دولت روحانی، سمت و سوی جدال درونی هیئت حاکمه و به تبع آن توازن سیاسی درون نظام را، به نفع خود رقم زنند. به رغم چنین تصوراتی که افساء کنندگان فیش های نجومی در سر داشتند، اما اقتضای و رسوایی بسیار فراتر از آن بود تا صرفاً در محدوده جدال های درونی رژیم باقی بماند. چرا که، موضوع اختلاس، رشوه، دزدی، رانت خواری و حتا پدیده پرداخت حقوق های کلان به کارگزاران رژیم که ظاهراً این روزها تحت رسوایی اش از بام به زیر افتاده، هرگز مربوط به یک دوره معین و یا برآمد عملکرد این یا آن جناح رژیم نبوده است.

با گذشت این همه سال و رسوایی هایی از این دست که مدام در نظام جمهوری اسلامی سر باز می کنند، دیگر نباید برای کسی پوشیده باشد که دزدی، اختلاس، رانت خواری و رسوایی حقوق های نجومی مدیران دولتی ریشه در ماهیت دیکتاتوری جمهوری اسلامی، سیستم بوروکراتیک و غیر نظارتی حاکم بر این نظام دارد. فرقی هم نمی کند که دولت رفسنجانی بر اریکه قدرت باشد یا خاتمی، احمدی نژاد رئیس جمهور باشد یا حسن روحانی. در نظامی همانند جمهوری اسلامی با خصلت مستبدانه، بوروکراتیک و فقدان یک سیستم نظارتی موثر و نظام مند، وقوع ارتشاء، دزدی، دریافت حقوق های نجومی و اختلاس های چند هزار میلیاردی همواره امری بدیهی و قابل پیش بینی است. خصوصاً در دوره های معینی که بحران رژیم حادث و تقابل جناح ها طبقه حاکم تشدید می شود، اینگونه رسوایی ها هم در نتیجه تقابل طرفین، بیشتر از گذشته برملا می شوند.

اگرچه توده های مردم ایران همواره نسبت به اختلاس، دزدی و رانت خواری های صورت گرفته در جمهوری اسلامی واکنش نشان داده اند، اما اینبار حساسیت جامعه بخصوص واکنش رسانه های مخالف و موافق دولت، شبکه های اجتماعی و واکنش خشم انگیز کارگران و زحمتکشان نسبت به حقوق و مزایای چند ده میلیون تومانی کارگزاران دولت، بسیار شدیدتر از دوره های گذشته بوده است. و این بر می گردد به وضعیت حقوقی و معیشتی اسفباری که توده های مردم ایران در آن بسر می برند. در وضعیتی که کارگران و اکثریت توده مردم با یک حقوق بخور و نمیر روزگار می گذرانند و روز بروز سفره شان تهی تر می شود، در وضعیتی که همان حداقل حقوق ۸۱۲ هزار تومانی کارگران با ماه تاخیر پرداخت می شود و در همان حال اعتراضات به حق کارگران برای افزایش دستمزد و پرداخت حقوق معوقه شان با شلاق و زندان همراه است، طبیعی ست که اینبار واکنش جامعه و توده ها در دستبرد علنی کارگزاران جمهوری اسلامی به جیب کارگران و زحمتکشان شدیدتر از موارد گذشته باشد. در وضعیتی که اکثریت مطلق جامعه با بحران معیشتی دست به گریبانند و حقوق دریافتی ماهیانه شان چندین برابر کمتر از میزان خط فقر اعلام شده رسمی است، بسیار طبیعی است که توده های مردم ایران نسبت به این رسوایی ها و نظام زاینده آن ابراز تنفر و انزجار نمایند.

خصوصاً وقتی دولت در افزایش حداقل دستمزد کارگران متناسب با هزینه های زندگی کمترین توجهی ندارد و همان حداقل دستمزد تعیین شده هم با ماه ها تاخیر به کارگران پرداخت می شود و در عوض حقوق ها و پاداش های آنچنانی به مدیران دولتی داده می شود، آیا غیر از این است

که این حقوق های کلان از حلقوم کارگران دزدیده شده و به جیب گشاد کارگزاران نظام ریخته می شود؟ مسلم است که ذهنیت جامعه به درستی باید بر این دزدی آشکار نظام از جیب کارگران و معلمان حساس باشد. از این نظر، رسوایی و ننگی که این روزها دامن هیئت حاکمه ایران را گرفته است، بسیار وسیعتر از رسوایی دزدی و اختلاس های ۳ هزار میلیارد تومانی دوران احمدی نژاد است. دقیقاً به دلیل گستردگی رسوایی ها و اقتضایات برملا شده بود که خامنه ای نیز وارد میدان شد و سعی کرد با "پاکدست خواندن" مدیران جمهوری اسلامی فتنه این رسوایی را اندکی پایین بکشد. رهبر جمهوری اسلامی که خود بیش از همه بر گنداب درونی نظام واقف هست و بخوبی هم می داند که رسوایی های این چنینی در ذهنیت جامعه و توده های محروم در محدوده این یا آن جناح باقی نمی ماند و ننگ و رسوایی اش دامن کل طبقه حاکم را می گیرد، روز چهارشنبه دوم تیر در دیدار با هیئت دولت گفت: "موضوع حقوق های نجومی، در واقع هجوم به ارزش ها است. اما همه بدانند که این موضوع از استثناهاست و اکثر مدیران دستگاهها، انسان های پاکدست هستند؛ اما همین تعداد کم نیز خیلی بد است و باید حتماً با آن برخورد شود"

البته هم خامنه ای و هم روحانی به خوبی می دانند که پرداخت حقوق های کلان، پاداش و مزایای فوق تصور به مدیران ارشد نظام از سال های پایانی جنگ ایران و عراق بسترش فراهم شد و سپس در دولت هاشمی رفسنجانی با روی کار آمدن تکنوکرات ها به امری بدیهی و نهادینه در نظام جمهوری اسلامی تبدیل شد. از آن زمان تاکنون بویژه در دولت احمدی نژاد، پرداخت حقوق های نجومی و مزایای کلان نه تنها به مدیران و کارگزاران دولتی بلکه در بسیاری از ارگان های جمهوری اسلامی و به طور اخص در سطوح فرماندهان و سرداران سپاه به امری عادی و رسمی تبدیل شده است. چرا که جمهوری اسلامی برای بقاء و استمرار خود به اعمال دیکتاتوری و سرکوب های عریان نیازمند است و سرکوب عریان نیز بدون اعمال یک سیستم بوروکراتیک- نظامی تمام عیار ناممکن است. پوشیده نیست که پایه های این سیستم بوروکراتیک نیز فقط با دزدی، اختلاس، رانت خواری و تطمیع همه جانبه و پرداخت حقوق و مزایای کلان به فرماندهان سپاه و دیگر کارگزاران نظام چفت و بست شده است.

اگرچه وقوع فساد مالی و اداری مختص به جمهوری اسلامی نبوده و در همه نظام های سرمایه داری به دلیل ماهیت بوروکراتیک این نظام ها، کم و بیش می توان رد پای از اختلاس، دزدی و حقوق های نجومی مدیران و کارگزاران را یافت. با این همه، تردیدی نیست که میزان وجود فساد مالی و گستردگی آن در هر یک از کشورهای سرمایه داری و پارلمنتاریستی رابطه تنگاتنگی با عدم وجود آزادی بیان، نبود

حقوق های کلان، دستبرد به جیب کارگران و زحمتکشان

مطبوعات آزاد و نهادهای کنترل دولتی یا غیر دولتی دارد. لذا، هرچه یک نظام بسته تر و دیکتاتوری در آن عریان تر باشد، آزادی در محاق، رسانه ها سرکوب شده و جامعه از وجود نهادهای مدنی و احزاب سیاسی مستقل محروم تر باشد، به همان نسبت زمینه برای دزدی، ارتشاء، اختلاس و گسترش فساد مالی و اداری فراهم تر خواهد بود. بر عکس هر چه یک نظام از مناسبات بوروکراتیک حاکم بر دولت ها فاصله داشته باشد، توسط نهادهای مدنی، مطبوعات، اتحادیه های کارگری، احزاب، سازمان های سیاسی و حتا مجلس و دستگاه قضایی قابل کنترل و مورد بازخواست قرار گیرد، به همان نسبت زمینه اختلاس و دزدی و فساد مالی نیز کاهش می یابد. با این همه، از آنجایی که نظام های سرمایه داری بر بستر یک سیستم بوروکراتیک و سلسله مراتب پایه ریزی شده اند، در بهترین حالت همانند نظام های سرمایه داری پیشرفته غربی که از وجود نهادهای کنترل کننده ای همانند پارلمان و در کنارش با انتشار نسبتاً آزاد رسانه های خبری مواجه هستند، اما باز هم فاقد آن کارایی لازم برای پیشگیری قاطع و همه جانبه در وقوع فساد دولتی هستند.

حال با چنین اوصافی، در نظامی با ویژگی های منحصر به فرد جمهوری اسلامی، که پارلمان و سیستم قضایی اش در بست حلقه به گوش ولی فقیه هستند، مطبوعات سرکوب شده و زبان ها همه از قفا بریده شده اند، چنین رسوایی هایی از درون گنبد این حکومت اگر بیرون نزنند مایه تعجب است. جمهوری اسلامی که بر بستر یک سیستم بوروکراتیک با دیکتاتوری مذهبی عریان و همه جانبه شکل گرفته است، سر تا پا غرق در فساد است. اختلاس و دزدی و فساد مالی و اداری از خصوصیات نظام حاکم است. نظام فاسد و فساد پرور را با تمام ارگان های بوروکراتیک آن باید از ریشه برانداخت.

سازمان ما، که مدافع منافع طبقه کارگر و از موضع این طبقه مدافع منافع عموم توده های زحمتکش و ستمدیده است و اساساً برای نابودی نظام سرمایه داری و اسقرار یک جامعه سوسیالیستی مبارزه می کند، هدف فوری خود را سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری فوری حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان قرار داده است.

حکومت شورائی، حکومتی است که عالی ترین و کامل ترین شکل دموکراسی را که خواست اکثریت بسیار عظیم مردم ایران است به ارمان خواهد آورد. در برنامه حد اقل سازمان فدائیان (اقلیت) بر درم شکستن تمام دستگاه دولتی موجود با همه ارگان های بوروکراتیک- نظامی آن تأکید شده و چنین آمده است:

"وظیفه کارگران و زحمتکشان است که با سرنگونی جمهوری اسلامی، درم شکستن تمام دستگاه دولتی موجود با همه ارگان های بوروکراتیک، سرکوب و ستمگری آن، یک

ادعای برابری مذاهب در جمهوری اسلامی

سرمایه داری از دست داده است. نظام سرمایه داری برای حفظ خود حتی از ارواح مردگان یاری می گیرد و مشوق هر گونه ارتجاعی می گردد که منافعش را تأمین کند. از همین روی است که اختلافات کشورهای غربی با ایران نیز هرگز بر سر اسلام و قوانین متحجرانه ی آن در سرکوب آزادی های دموکراتیک نبوده، بلکه اختلاف همیشه و تنها بر سر منافع اقتصادی و سیاسی بوده است.

اگر اکنون در معادلات و معاملات سیاسی به گزارش احمد شهید از فشارهای جمهوری اسلامی بر اقلیت های مذهبی سخن می رود، و وزارت خارجه ی آلمان در تاریخ ۲۴ اردیبهشت، یعنی چند روز قبل از سخنرانی روحانی، در یک اطلاعیه ی رسمی مطبوعاتی، درخواست آزادی بهائیان و پایان اذیت و آزار و تعقیب اقلیت های مذهبی را از جمهوری اسلامی طلب می کند، باز هم همه ی این ها تنها در خدمت چانه زنی های پای میز مذاکره قرار دارد و ربطی به وضعیت واقعی اقلیت های دینی در ایران ندارد. در این رابطه کافی است تنها به اخبار حول و حوش زمان سخنرانی های روحانی توجه کنیم. همانطور که در این اخبار مشاهده می کنیم، پنج روز قبل از سخنرانی روحانی در تاریخ ۵ خرداد، حکم اعدام هفت زندانی سنی مذهب به آنان در زندان رجایی شهر ابلاغ می شود و به گزارش خبرگزاری هرانا در تاریخ ۱۳ خرداد، یعنی دو روز بعد از سخنرانی روحانی، هشت شهروند سنی مذهب در مهاباد و بوکان دستگیر شدند.

بنابراین ادعاهای دروغین و سخنان مردم فریبانه روحانی، نمی تواند بر واقعیت نابرابری ها و بی عدالتی های اجتماعی موجود در کشور ایران که خود منشأ در وجود طبقات استثمارکننده و استثمارشونده در این جامعه دارد، سرپوش گذارد.

شده و به زندان می افتند. ابعاد این ددمنشی جایی که دیگر فردی طرفدار هیچ مذهبی نباشد، یا از مذهب اسلام روی گردانده باشد، کاملاً آشکار است. از این افراد حتی حق حیات گرفته می شود و برایشان احکام اعدام و حبس ابد تحت عنوان مرتد و محارب صادر می شود. همانطور که هزاران نفر به ویژه در دهه ی شصت در زندان های رژیم تنها به جرم داشتن عقیده ی مارکسیسم به دست جلادان رژیم کشته شدند.

اصولاً جامعه ی طبقاتی سرمایه داری که در تضاد اصلی بین کار و سرمایه حیات می یابد و طبقه ی استثمارگر و استثمار شونده محصول این جامعه می باشد، تضادهای گوناگونی را در مناسبات اجتماعی می پروراند. این تضادها بنابر شرایط خاص تاریخی در ابعادی و در موقعیت هایی برجسته تر و یا کم رنگ تر می شوند. نظام سرمایه داری حاکم علاوه بر تضاد اصلی که همانا تضاد کار و سرمایه می باشد، با توجه به ویژگی مذهبی اش انواع و اقسام فشارها را به اقتضای این جامعه که در چارچوب ایدئولوژیک آن ننگیند وارد می کند و واقعیت این است که جز این هم انتظاری از آن نیست. چرا که جایی که مذهب قدرت سیاسی کسب کند و دولت را در اختیار بگیرد، همین سرنوشت به مردم تحمیل شده و حقوق دموکراتیک از جمله آزادی عقیده از آنان سلب می گردد. این تجربه های تاریخی است که بارها و بارها تکرار شده است.

به همین دلیل است که جدایی دین از دولت یکی از مهمترین شعارهای کنونی در مبارزه با رژیم سرمایه داری و دیکتاتوری مذهبی جمهوری اسلامی می باشد. اگرچه این شعار از لحاظ تاریخی متعلق به دوران اولیه ی قدرت گیری بورژوازی بود و در واقع شعاری بود که با آن، این طبقه ی جدید علیه نظم کهن که قدرت کلیساها در حفظ آن نقش عمده ای داشت، به مبارزه برخاست، اما امروز دیگر با تثبیت این طبقه موضوعیت خود را عملاً برای جامعه ی

حکومت شورائی را مستقر سازند.

در دموکراسی شورائی، اعمال حاکمیت مستقیم توده مردم از طریق شوراهائی صورت می گیرد که به عنوان نهادهای مقتنه و مجریه هر دو عمل می کنند. در دموکراسی شورائی، قدرت سیاسی در دست خود توده های زحمتکش مردم و نمایندگان واقعا منتخب آن هاست. این نمایندگان موظفند به موکلین خود حساب پس بدهند و هر لحظه که انتخاب کنندگان اراده کنند می توانند آن ها را معزول نمایند. لذا در اینجا دیگر سیستم انتصابی مقامات وجود نخواهد داشت و اصل انتخابی و قابل عزل بودن کلیه مناصب و مقامات حاکم خواهد بود. در دموکراسی شورائی، این رسم متداول که به نمایندگان و مقامات کشوری و لشگری حقوق ها و مزایای کلان پرداخت

می گردد، ملغا خواهد شد و آن ها نیز حقوقی برابر با متوسط دستمزد یک کارگر ماهر دریافت خواهند کرد."

بنابراین سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و استقرار یک دولت شورائی، نخستین گام محو و نابودی بوروکراتیسم، و هرگونه فساد و تبعیض و نابرابری است.



کارگران و رکود اقتصادی

واحدهای لبنی شهرستان سراب به عنوان یکی از قطب‌های لبنیات کشور و استان آذربایجان شرقی، یکی پس از دیگری در حال تعطیل شدن است.

از بیش از ۹ هزار واحد صنعتی فعال در استان آذربایجان شرقی، تنها کمتر از ۳ هزار و ۵۰۰ واحد باقی مانده اند.

در استان ایلام ۵۳۷ واحد دارای پروانه هستند که از این تعداد ۶۷ درصد فعال و ۳۳ درصد هم نیمه فعال و تعطیل شده اند.

بسیاری از واحدهای تولیدی شهرک‌های صنعتی استان البرز تعطیل شده و با ظرفیت تولیدی بسیار پایین فعالیت می‌کنند.

تنها ۱۰ درصد واحدهای تولیدی شهرستان دامغان به صورت نیمه‌وقت در حال فعالیت هستند و ۹۰ درصد دیگر از واحدهای تولیدی حیات اقتصادی ندارند.

کارخانه ذوب‌آهن سهند غرب در آذربایجان شرقی تعطیل و ۴۰۰ کارگر بیکار شدند.

مجتمع معدنی صنعتی آهن و فولاد بافق تعطیل و همه ۳۰۰ کارگر آن بیکار شدند.

از هزاران کارگر کارخانه‌های گروه صنعتی کفش ملی تنها ۷۴۰ نفر باقی مانده‌اند.

تعطیلی پارس الکتریک.

تعطیلی کارخانه ایرانا اولین تولید کننده کاشی و سرامیک.

تعطیلی کارخانه ارج یکی از قدیمی‌ترین کارخانه‌های ایران.

تعطیلی کارخانه قند ورامین با ۷۰ سال سابقه.

تعطیلی آزمایش و...

این‌ها تنها بخشی از اخباری هستند که در هفته‌های اخیر از زبان مقامات دولتی در روزنامه‌های رسمی جمهوری اسلامی به چاپ رسیده‌اند. اخباری که همگی حکایت از رکود عمیق اقتصادی دارند.

واقعیت این است که رکود اقتصادی حتما نسبت به سال‌های گذشته شدیدتر شده است و اگر دولت در سال ۹۳ صحبت از رشد اقتصادی داشت در واقع تنها به علت فروش بیشتر نفت و رفع نسبی تحریم صنایع پتروشیمی و خودروسازی بود که منجر به بالا رفتن تولید ناخالص ملی گردید و گرنه در همان سال نیز بخش صنعت به صورت واقعی نه تنها هیچ رشدی نداشت که اوضاع بدتر از سال قبل‌تر از آن شده بود.

گزارشات مرکز آمار به عنوان یک سازمان دولتی از میزان اشتغال، نشانه‌ی روشن دیگریست از تعمیق رکود در سال‌های اخیر. براساس این آمارها میزان اشتغال در بخش صنعت هر سال با کاهش روبرو بوده است. براساس گزارش مرکز آمار ایران در

حالی که میزان شاغلین در تابستان ۹۲ بالغ بر ۲۲ میلیون و ۱۹۱ هزار نفر بوده است، تعداد شاغلین در زمستان ۹۴ به ۲۱ میلیون و ۵۷۶ هزار نفر رسید که بیانگر کاهش مطلق تعداد شاغلین به میزان ۶۲۰ هزار نفر است، آن هم در شرایطی که هر ساله صدها هزار نفر نیروی کار جوان به بازار کار وارد می‌شوند.

جدا از کاهش مطلق میزان شاغلین، بررسی میزان شاغلین در بخش صنعت نیز حاکی از کاهش سهم بخش صنعت است. برای مثال در سال ۹۳ سهم بخش خدمات از میزان شاغلین ۳/۴۷ درصد، صنعت ۳۳ درصد و کشاورزی ۴/۱۹ درصد بوده است که در سال ۹۴ سهم بخش خدمات به ۴/۴۹ درصد افزایش یافته و در عوض سهم بخش صنعت به ۵/۳۲ و کشاورزی به ۱۸ درصد کاهش یافت.

در سال ۹۱ نیز شاهد کاهش سهم بخش صنعت بوده‌ایم. براساس گزارش مرکز آمار، بخش صنعت در این سال رشد منفی ۴/۵ داشته و سهم آن نیز در تولید ناخالص داخلی منفی ۴/۱۲ درصد بوده است. البته در این گزارش سهم بخش نفت جداگانه در نظر گرفته شده است. در این سال سهم بخش نفت در تولید ناخالص داخلی به تنهایی منفی ۳۴ درصد است که دلیل عمده‌ی آن تحریم‌های اقتصادی بود.

اما آنچه که برای ما به عنوان کمونیست بیش از هر چیز دیگر از اهمیت برخوردار است، تاثیر رکود و بحران اقتصادی بر زندگی کارگران است. مستقیم‌ترین اثر رکود اقتصادی افزایش بیکاریست که امروز به صورت واقعی بسیار بیشتر از ۱۰ میلیون بیکار وجود دارند، بویژه در میان جوانان که در عمل امید چندانی برای یافتن کار ندارند و حتی در آمارهای دولتی نیز میزان بیکاری در میان جوانان و زنان بسیار بالاتر از گروه مردان می‌باشد.

بیکاری و در کنار آن سیاست‌های دولت در حمایت از سرمایه‌داران، باعث بی‌حقوقی هر چه بیشتر کارگران، کاهش دستمزدهای واقعی و همزمان با آن افزایش ساعات کار (حتی پرداخت نشده) شده است. عدم پرداخت دستمزد که حتی در بسیاری جاها به سال نیز رسیده است، یکی از نتایج روشن این شرایط است. تعویق دستمزد کارگران حتی از سوی شرکت‌های دولتی به امری عادی تبدیل شده است و این در حالیست که تنها منبع معاش کارگران، دستمزدیست که در برابر فروش نیروی کارشان باید از سرمایه‌داران بگیرند.

جدا از میلیون‌ها بیکار که هیچ منبعی برای تأمین معاش ندارند، عموم کارگران نیز زیر خط فقر زندگی می‌کنند و این واقعیت را می‌توان از میزان متوسط و یا حداقل دستمزدها و خط فقر به‌خوبی فهمید.

یکی دیگر از نتایج رکود اقتصادی، مهاجرت از روستا و شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ به امید یافتن کار است که یکی از دلایل گسترش حاشیه‌نشینی است، به گونه‌ای که مقامات دولتی به وجود ۱۱ میلیون حاشیه‌نشین اعتراف کرده‌اند. این موضوع را همچنین در کاهش میزان شاغلین در بخش کشاورزی می‌توان به وضوح دید.

اما بیکاری، حاشیه‌نشینی و حتی فقر کارگران شاغل چه نتایجی به همراه دارند؟

افزایش کودکان کار و ترک تحصیل از سوی فرزندان کارگران یکی از نتایج این شرایط است. وقتی که پولی برای تأمین ضروری‌ترین نیازها برای تنها زنده ماندن وجود نداشته باشد، طبیعیست که پولی نیز برای تحصیل کودکان نباشد. در این میان حتی بسیاری از کودکان مجبور می‌شوند با تمام کودکی‌شان وارد بازار کار شده تا باری از دوش خانواده از نظر مالی بردارند. این موضوع به‌ویژه در میان خانواده‌هایی که با مشکلاتی از جمله ناتوان شدن پدر خانواده در اثر حوادث و یا بیماری‌های ناشی از کار مواجه هستند، شدیدتر می‌باشد.

گسترش اعتیاد، قتل، بیماری‌های روانی، تن‌فروشی، سرقت، کارتن‌خوابی و مانند آن که همگی اشکال و یا نتیجه‌ی مستقیم ناهنجاری‌های اجتماعی هستند از دیگر نتایج بیکاری، حاشیه‌نشینی و فقر در میان کارگران و دیگر تهی‌دستان جامعه است.

هم اکنون ایران بالاترین نرخ اعتیاد به مواد مخدر را دارد. در همین جا ضروریست تا عنوان کنیم که دنیای امروز به معنای عنوان یک بیمار نگاه کرده و اعتیاد را یک مشکل روانی می‌داند، درست برخلاف دولتمردان ایران که معتادین را مجرم می‌شمارند.

اگرچه یکی از علت‌های مهم اعتیاد فقر و بیکاریست، اما به دلایلی چند از جمله بسته بودن فضای سیاسی، فرهنگی جامعه و ناامیدی در میان اقشار متوسط و حتی بالاتر جامعه بویژه در میان جوانان که منجر به بیماری‌های روانی شده است، از دیگر علت‌های گسترش اعتیاد می‌باشد.

تن‌فروشی یکی دیگر از نتایج فقر و فلاکتیست که مناسبات سرمایه‌داری و دولت جمهوری اسلامی به گروهی از زنان تهی‌دست جامعه تحمیل کرده است. زنان تن فروش جدا از زجرآور بودن کارشان و تاثیرات مخرب روانی این کار، از نظر قوانین جمهوری اسلامی مجرم نیز شناخته شده و جدا از احکامی چون شلاق و زندان حتی ممکن است به اعدام و سنگسار محکوم شوند، به‌ویژه زنانی که دارای همسر هستند. هم‌اکنون گروه بزرگی از زنان تن‌فروش دارای همسر هستند که حتی در مواردی از

کارگران و رکود اقتصادی

سوی همسران‌شان مجبور به تن‌فروشی شده‌اند. آن‌ها همچنین در بسیاری موارد مورد خشونت خریداران سکس قرار گرفته و حتا پول خود را در ازای تن‌فروشی دریافت نمی‌کنند.

بیماری‌های روانی از جمله معضلات دیگری‌ست که در میان کارگران و تهیدستان جامعه رایج می‌باشد. از جمله نتایج این بیماری‌ها افزایش خشونت در محیط خانواده و حتا قتل‌های خانوادگی است.

حاشیه‌نشینی که نه کار دارد و نه پولی برای تامین ضروری‌ترین نیازها، طبیعی‌ست که برای بدست آوردن یک لقمه نان به هر دری بزند. از جمع کردن زباله تا سرقت و متاسفانه حتا در مواردی قتل نتیجه‌ی این شرایط هستند. این معضلی‌ست که نظام ناعادلانه سرمایه‌داری که تنها به ثروت اندوزی فکر می‌کند بوجود آورده است و البته در این میان نقش دولت جمهوری اسلامی را باید بسیار پررنگ دید. چرا که دولت جمهوری اسلامی با ویژگی‌های خاص خود به عنوان یک دولت سرمایه‌دار فاسد مذهبی در شدت و حدت این معضلات نقش ایفا کرده و می‌کند. آتش آن‌قدر شور شده است که ناطق نوری رئیس اسبق مجلس اسلامی و رئیس کنونی بازرسی دستگاه خامنه‌ای با اذعان به عقب‌گرد در بسیاری موارد نسبت به ۳۷ سال قبل که جمهوری اسلامی بر سر کار آمد، برخلاف ادعاهای روزانه‌ی خامنه‌ای گفت "نمی‌توانیم ادعای الگو بودن برای دیگران داشته باشیم".

واقعیت این است که پدیده‌هایی چون اعتیاد، تن‌فروشی، قتل، سرقت و مانند آن در دیگر جوامع سرمایه‌داری نیز وجود دارند اما در کمتر جامعه‌ای می‌توان این پدیده‌های ناهنجار را در این سطح و وسعت دید. جمهوری اسلامی نه تنها تلاشی در جهت کاهش این ناهنجاری‌ها نکرده است بلکه با سیاست‌هایش چه در عرصه‌ی اقتصادی و چه در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به این ناهنجاری‌ها دامن زده است. هیچ کس و هیچ زبانی از زبان کارگران و تهیدستان برای بیان تاثیر فقر و بیکاری بر زندگی‌شان گویاتر نیست. این آن‌ها هستند که با تمام وجود خود، با تمام گوشت و پوست و استخوان‌شان این تاثیرات را درک می‌کنند. چرا که با این تاثیرات زندگی می‌کنند و در جدال روزانه با فقر و بیکاری هستند، فقری که شدت و حدت آن نتیجه‌ی رکود عمیق اقتصادی است. بارها دردهای‌شان را فریاد زده‌اند و روزانه به این امید که کسی صدای‌شان را، فریاد دردهای‌شان را بشنود!! اما برآستی مگر قرار است کسی در این

حکومت این صدا را بشنود!! آن‌ها برای شنیدن دردها و فریادهای کارگران و تهیدستان جامعه کورند و ناشنوا. این تنها خود کارگران هستند که می‌توانند بر این دردها نقطه‌ی پایان بگذارند. با بزیر کشیدن سلطه‌گران و حاکمان و با در اختیار گرفتن سرنوشت خویش.

داستان دو تن از کارگران کارخانه کیان تایر، داستان دو نفر از آن ۱۳۰۰ نفر که در رسانه‌های جمهوری اسلامی بازتاب یافته یکی از این حکایت‌هاست. کارگری که از ۱۹ سالگی و به مدت ۲۷ سال در کارخانه کیان تایر کار کرده بود، می‌گوید: "خیلی سخت. شما خودت می‌توانی تصور کنی که نه ماه، یعنی یک سال، هر روز بروی سر کار و برگردی و هیچ پولی نگیری؟ شما می‌دانی معنی نه ماه حقوق نگرفتن یعنی چه؟ بربری را سه نصف می‌کردیم با دو تا سیب‌زمینی می‌دادیم کارگرها بخورند. چندتایی پول روی هم می‌گذاشتیم و دارو تهیه می‌کردیم و به پزشکی که آنجا کار می‌کرد می‌دادیم تا بچه‌ها را دوا و درمان کند. او هم نه ماه بی‌حقوق کار کرد و دوش‌به‌دوش ما ایستاد. ما آنجا سکنه‌ها دیدیم، مصیبت‌ها دیدیم، اما با غیرتی که داشتیم زندگی را می‌چرخانیم. زندگی من و حداقل ۱۰ نفر دیگر منجر به طلاق شد. از این بدترها هم خیلی بود. شما حساب کن صاحبخانه‌ی یکی از کارگرها برای اینکه کرایه‌ی خانه عقب افتاده بود به او گفته بود زنت بیاید جبران کند. او هم فردایش آمد در کارخانه طناب دار انداخت به گردنش، خودش را از منبع آب پایین انداخت، داشت خفه می‌شد که بچه‌ها پایشش آوردند. می‌دانید با دیدن این صحنه چه آتشی به جان همه

می‌افتد؟

ما اعتراض کردیم و مسائلی برایمان پیش آمد. دیگر چاره‌ای برایمان نمانده بود. کارگرانی بودند که مستأجر بودند و صاحبخانه پولش را می‌خواست. آنها کارشان به صفر رسیده بود. با تجمع‌ها سعی کردیم صدایمان را به جایی برسانیم

ما با خانواده‌هایمان پنج‌هزار نفر بودیم و تحت فشار. وابسته شدیم به داروهای مسکن، روانپزشک و مانند اینها. از این موردها آنجا فراوان دیدم".

کارگر دیگری که همچنان در کیان تایر کار می‌کند از مرگ پسر کوچک‌اش و نداشتن پول درمان او می‌گوید: "پسر کوچکم همان سال‌ها از بین رفت؛ توی همان نداری و بدبختی. فقط هم من نبودم. خیلی‌ها را دیدم که مشکلات داشتند. کسانی بودند که سال ۸۶ و ۸۷ خانواده‌هایشان از هم پاشید. چون پول اجاره نداشتند زنشان و لشان کرد و رفت یا خانم‌هایشان به راه‌های کج کشیده شدند. این خیلی برای مردها سخت است. ما ضربه‌ی روحی زیادی خوردیم. اقوام به ما قرض می‌دادند و شرم‌نامه می‌شدیم. داغان می‌شد آدم. هر کار می‌کردیم هیچ کس سراغ ما را نمی‌گرفت. تا اینکه مجبور شدیم جاده را ببندیم و بعدش با ما برخورد شد. مشکل روحی زیاد دارم. آن استرس و تأثیری که آن اتفاق‌ها در زندگی‌ام گذاشت نمی‌گذارد شب راحت بخوابم. هر موقع چهار نفر دور هم جمع می‌شویم ناخواسته خاطرات آن موقع را می‌کشیم جلو و تعریف می‌کنیم. تأثیر بدی در زندگی‌مان گذاشت. حتی زندگی‌مان را از هم پاشید. پانزده سال کارگری کردم ولی بعدش هرچه جلوتر رفت، به جای بهتر شدن، بدتر شد".



کارگران و رکود اقتصادی

ابتدا این اخبار را با هم مرور کنیم:

بیش از ۲۰ درصد بنگاه‌های مستقر در استان تهران به ویژه در شهرک‌های صنعتی تعطیل هستند و بیش از ۵۰ درصد بنگاه‌ها با ظرفیت زیر ۵۰ درصد کار می‌کنند. بیش از ۵۰ درصد کارخانجات استان گیلان تعطیل و کارگزارانش بیکار شده‌اند. اکثر کارخانجات تولید کننده کاشی و سرامیک با کمتر از ۵۰ درصد ظرفیت فعالیت می‌کنند.

در استان اردبیل نزدیک ۵۰ درصد کارخانجات تعطیل هستند و مابقی نیز با حداقل ظرفیت کار می‌کنند.

بیش از ۵۰۰ واحد صنعتی فعال در زمینه لوازم خانگی بزرگ و الکترونیک با ۲۰ تا ۶۰ درصد ظرفیت‌شان در حال تولید هستند و به دلیل شرایط موجود ۱۰۰ واحد تولید لوازم خانگی در کشور هم تعطیل شده‌اند.

در استان یزد ۵۰ درصد واحدهای تولیدی راکد و نیمه تعطیل است و بیش از ۳۰ درصد هم تعطیل هستند.

فقط ۱۰ درصد از شهرک صنعتی بزرگ رازی شهرستان شهرضا در استان اصفهان فعال است.

در استان قم ۴۰۵ واحد با ظرفیت ۵۰ تا ۷۰ درصد و ۱۸۰ واحد با ۷۰ درصد ظرفیت تولید در حال فعالیت هستند. از ۱۰۴ کارخانه تولید محصولات لبنی در خراسان رضوی ۵۵ واحد تعطیل و مابقی با ظرفیت زیر ۳۰ درصد کار می‌کنند.

از هزار و ۷۹۲ واحد تولیدی و صنعتی در استان سمنان، بیش از ۶۰۰ واحد به علت مشکلات اقتصادی تعطیل شده‌اند.

کارخانجات لبنیاتی فارس یکی بعد از دیگری تعطیل می‌شوند، تعداد کارخانجات لبنی تعطیل در سطح استان به ۲۶ کارخانه رسید.

در آذربایجان شرقی به عنوان قطب قطعه‌سازی کشور از ۲۲۰ واحد قطعه سازی رسمی و با کسب پروانه فقط ۴۵ درصد آنها فعال هستند و بقیه تعطیل شده‌اند.

در صفحه ۱۰

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

دانمارک:

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sephehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://74.91.172.21/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fedaian (Aghaliyat)
No 720 July 2016

با **سازمان فدائیان (اقلیت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و تلگرام در تماس باشید
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیام‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و نظرات خود را برای ما بفرستید:
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۲



تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم بیکار می‌کنند

shora.tv@gmail.com

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی از کانال تلویزیونی دیدگاه بر روی ماهواره یاه ست (Yahsat) پخش می‌شود.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی بدین قرار است:

روزهای چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۹،۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه ها در روزهای:

پنجشنبه هر هفته ساعت ۹،۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید، میتوانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه و جی ال ویز به طور زنده و همزمان برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید:

<http://www.didgah.tv/fa>

مشخصات ماهواره ای کانال تلویزیون دیدگاه:

ماهواره یاه ست ۵ / ۵۲ درجه ی شرقی

فرکانس: ۱۲۰۷۳ - پولاریزاسیون: عمودی - سیمپلریت: ۲۷۵۰۰ - اف ای سی: ۷ / ۸

شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دمکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی